# چهل داستان و چهل حدیث از امام رضا علیه السلام

## مشخصات کتاب

سرشناسه : صالحی نجف آبادی عبدالله 1327 - عنوان و نام پدیدآور : چهل داستان و چهل حدیث از امام رضا علیه السلام (10)/ مولف عبدالله صالحی مشخصات نشر : قم مهدی یار 1381. مشخصات ظاهری : 135ص. شابک : 5000 ریال 964-7643-06-3 ؛ 60000 ریال (چاپ دوم) ؛ 200000 ریال( دوره 14 جلدی) چاپ سوم یادداشت : چاپ دوم 1383. یادداشت : چاپ سوم : 1386. یادداشت : عنوان عطف امام رضا علیه السلام یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس عنوان عطف : امام رضا علیه السلام موضوع : علی بن موسی (ع) ، امام هشتم 153؟ - 203ق -- سرگذشتنامه موضوع : علی بن موسی (ع) ، امام هشتم 153؟ - 203ق -- کلمات قصار موضوع : داستان های مذهبی--قرن 14 موضوع : اربعینات -- قرن 14 رده بندی کنگره : BP36 /ص 24چ 93 رده بندی دیویی : 297/68 شماره کتابشناسی ملی : م 79-5921

## پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی منتها ، خدای بزرگ را ، که ما را از امّت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم ، ولایت مولای متّقیان ، امیرمؤ منان ، علیّ ابن ابی طالب و اولاد معصومش علیهم السلام هدایت نمود .

بهترین تحیّت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام ، و بر اهل بیت عصمت و طهارت ، مخصوصا هشتمین خلیفه بر حقّش حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام .

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت ، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند .

نوشتاری

که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد ، برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده ، هشتمین ستاره فروزنده و پیشوای بشریّت ، حجّت خدا ، برای هدایت بندگان .

آن شخصیّت برگزیده و ممتازی که خداوند متعال در ضمن حدیث لوح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام فرموده است :

هرکس هشتمین امام و خلیفه را تکذیب نماید مانند کسی است که تمام اءولیاء مرا تکذیب کرده باشد ، بعد از حضرت موسی کاظم ، فرزندش علیّ امام رضا علیه السلام نگهدارنده دین من خواهد بود ، قاتل او شخصی پلید و خودخواه می باشد .

و جدّ بزرگوارش حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی ، طولانی فرمود : خداوند متعال نام او را (علیّ) برگزید و در میان تمام خلایق راضی و رضا خواند ؛ و او را شفیع شیعیان قرار داد که در روز قیامت به وسیله او نجات یابند و رستگار گردند .

و احادیث قدسیّه ، روایات بسیاری در منقبت و عظمت آن دلیرمرد ایمان و تقوا ، با سندهای مختلف ، در کتاب های متعدّد وارد شده است .

و این مختصر ذرّه ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن امام همام می باشد ، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر(1) ، در جهت های مختلف : عقیدتی ، سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تربیتی و . . . .

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده و إ فاده عموم خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد .

و ذخیره ای

باشد (لِیَوْمٍ لایَنْفَعُ مالٌ وَ لابَنُون إِلاّ مَنْ اءَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیم لی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقّ) انشاء اللّه تعالی .

مؤ لّف

## خلاصه حالات دهمین معصوم ، هشتمین اختر امامت

آن حضرت روز پنج شنبه یا جمعه ، 11 ذی القعده ، سال 148 هجری قمری (2) ، یک سال پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السلام در شهر مدینه منوّره دیده به جهان گشود ؛ و با ظهور نور طلعتش جهانی را روشنائی بخشید .

نام : علیّ ، صلوات اللّه و سلامه علیه . (3)

کنیه : ابوالحسن ثانی ، ابوعلیّ و . . . .

اءلقاب : رضا ، صابر ، زکیّ ، وفیّ ، ولیّ ، رضیّ ، ضامن ، غریب ، نورالهدی ، سراج اللّه ، غیظ المحدّثین ، غیاث المستغیثین و . . . .

پدر : امام موسی کاظم ، باب الحوائج إ لی اللّه علیه السلام .

مادر : شقراء ، معروف به خیزران ، امّ البنین ، و بعضی گفته اند : نجمه بوده است .

نقش انگشتر : حضرت دارای سه انگشتر بود ، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از :

(حَسْبیَ اللّهُ) ، (ما شاءَ اللّهُ وَ لا قُوَّهَ إ لاّ بِاللّهِ) ، (وَلییّ اللّهُ) .

دربان : مورّخین ، دو نفر را به نام محمّد بن فرات و محمّد بن راشد به عنوان دربان حضرت گفته اند .

مدّت امامت : بنابر مشهور ، روز جمعه ، 25 رجب ، سال 183 هجری قمری ، پس از شهادت پدر مظلومش بلافاصله مسئولیّت رهبری و امامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت ، که تا سال

203 یا 206 به طول انجامید .

و در سال 200 هجری قمری حضرت توسّط ماءمون به خراسان احضار گردید .

مدّت عمر : در طول عمر آن حضرت بین 49 تا 57 سال بین مورّخین اختلاف است .

و بر همین مبنا در مقدار و مدّت هم زیستی با پدر بزرگوارش ؛ و نیز در مدّت حیات پس از پدرش اختلاف می باشد ، گرچه برخی گفته اند که آن حضرت 29 سال و دو ماه در زمان حیات پدر بزرگوارش زندگی نموده است .

در علّت آمدن امام رضا علیه السلام به خراسان ، نیز بین مورّخین اختلاف است ؛ ولی می توان از مجموع گفته ها ، این گونه استفاده نمود :

چون هارون الرّشید به هلاکت رسید ، بغداد و حوالی آن در اختیار فرزندش امین ، و خراسان با حوالی آن تحت حکومت دیگر فرزندش ماءمون قرار گرفت .

پس از گذشت مدّتی کوتاه ، بین دو این برادر اختلاف و جنگ ، رونق گرفت و امین کشته شد .

در این بین ، ماءمون نیز جهت استحکام قدرت خود چنان ابراز داشت که از علاقه مندان خاندان علیّ بن ابی طالب و سادات بنی الزّهراء می باشد .

بنابر این ، در سال 200 هجری نامه ای به استاندار خود در شهر مدینه منوّره فرستاد ، تا حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را از راه بصره اهواز ، (به گونه ای که از غیر مسیر شهر قم باشد) به خراسان منتقل گردانند .

هنگامی که امام رضا علیه السلام به شهر مَرْوْ رسید ، ماءمون عبّاسی به

حضرتش پیشنهاد بیعت و خلافت را داد .

ولی حضرت چون کاملاً نسبت به افکار و دسیسه های ماءمون و دیگر خلفاء بنی العبّاس آگاه و آشنا بود ، پیشنهاد خلافت را از طرف ماءمون نپذیرفت .

و ماءمون دو ماه به طور مرتّب ، با نیرنگ ها و شیوه های گوناگونی اصرار می ورزید که شاید امام علیه السلام بپذیرد ؛ ولی چون از طریقی در رسیدن به هدف خویش موفّق نگردید ، در نهایت ، حضرت را تهدید به قتل کرد .

بر همین اساس امام علیه السلام مجبور گردید که ولایتعهدی را تحت شرائطی بپذیرد ، که روز پنج شنبه ، پنجم ماه مبارک رمضان ، در سال 201 بیعت انجام گرفت ، مشروط بر آن که حضرت در هیچ کاری از امور حکومت دخالت ننماید .

پس از آن که ماءمون به هدف خود رسید و از هر جهت حکومت خود را ثابت و استوار یافت ، شخصا تصمیم قتل حضرت رضاعلیه السلام را گرفت و به وسیله انگور زهرآلود ، آن امام مظلوم و غریب را مسموم و شهید کرد .

شهادت : بنابر مشهور بین تاریخ نویسان ، حضرت روز جمعه یا دوشنبه ، آخر ماه صفر ، در سال 203 یا 206 هجری قمری (4) به وسیله زهر مسموم شده و در سناباد خراسان شهید گردید ؛ و به عالم بقاء رحلت نمود .

و جسد مطهّر و مقدّس آن حضرت در منزل حمید بن قحطبه ، کنار قبر هارون الرّشید دفن گردید .

خلفاء هم عصر آن حضرت : امامت حضرت ، هم زمان با حکومت هارون

الرّشید ، فرزندش امین ، عمویش ابراهیم ، دوّمین فرزندش محمّد ، سوّمین فرزندش عبداللّه ملقّب به ماءمون عبّاسی مصاددف گردید .

تعداد فرزندان : عدّه ای گفته اند حضرت دارای پنج پسر و یک دختر به نام فاطمه بوده است ؛ ولی اکثر مورّخین بر این عقیده اند که حضرت بیش از یک پسر به نام ابوجعفر ، امام محمّد جواد علیه السلام نداشته است .

نماز آن حضرت : شش رکعت است ، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد ، ده مرتبه (هل اءتی عَلَی الا نْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئا مَذْکُورا) خوانده می شود . (5)

و بعد از آخرین سلام نماز ، تسبیحات حضرت فاطمه زهراءعلیها السلام گفته می شود ؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال مسئلت می نماید که انشاء اللّه تعالی برآورده خواهد شد .

مدح هشتمین اختر فروزنده امامت

ای غریبی که ز جدّ و پدر خویش جدائی

خفته در خاک خراسان ، تو غریب الغربائی

چه ثنا گویمت ، ای داور هفتاد و دو ملّت

که ثنا خوانده خدایت ، تو چه محتاج ثنائی

این رواق تو و صحن و حَرَمَت ، همچو بهشت است

روضه ات ، جنّت فردوس و مسمّی به رضائی

آه ، از آن دم که ز سوز جگر و حال پریشان

ناله ات گشت بلند ، آه تقی جان به کجائی

ای شه یثرب و بطحا ، تو غریبی به خراسان

سرور جمله غریبان و معین الضّعفائی

اغنیا مکّه روند و فقرا سوی تو آیند

جان به قربان تو ای شاه که

حجّ فقرائی

بیا که مظهر آیات کبریا اینجاست

بیا که تربت سلطان دین ، رضا اینجاست

بیا که گلبن گلزار موسی جعفر

بیا که میوه بستان مصطفی اینجاست

بیا که خسرو اقلیم طوس ، شمس شموس

بیا که وارث دیهیم مرتضا اینجاست

شهنشهی که به چشمان ، غبار درگاهش

کنند حُور و ملایک ، چو توتیا اینجاست

اگر کلید در رحمت خدا جوئی

بیا کلید در رحمت خدا اینجاست

در مدینه علم و کمال و زهد و ادب

در خزینه بخشایش و عطا اینجاست

ز قبله گاه سلاطین بخواه حاجت خویش

شهی که حاجت مسکین کند روا اینجاست

قدم ز صدق و ارادت در این حرم بگذار

که مهد عصمت و ناموس کبریا اینجاست

بیا که منبع فیض و عنایت ازلی

بیا که مطلع و الشّمس و و الضّحی اینجاست

امام ثامن و ضامن ، رضا که بر حرمش

نهاده اند شهان ، روی إ لتجا اینجاست

به خضر کز پی آب بقاست سرگردان

دهید مژده که سرچشمه بقا اینجاست (6)

## طلیعه نور هدایت

طبق آنچه مورّخان و محدّثان در کتاب های خود ذکر کرده اند و نیز روایات کلّی بر تاءیید آن وارد شده است :

مادر حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام ، از خانواده ای باشرافت و از زنان بافضیلت ؛ و نیز از جهت عقل و دین در بین زنان هم زمان خود مشهور بوده است .

این بانوی بزرگوار ، نسبت به فرائض الهی ، حتّی تمامی مستحبّات را انجام و مکروهات را حتّی الا مکان ترک می نمود ؛ و به طور دائم مشغول ذکر و تسبیح خداوند

متعال می بود .

این مادر نمونه حکایت کند : از همان موقعی که إ نعقاد نطفه حجّت خداوند سبحان ، فرزندم حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را در خود احساس کردم ، حالت معنویّت و عشق به خداوند در من فزونی یافت و هیچ گاه احساس سنگینی و سختی در خود نداشتم .

فرزندم ، در وقت های تنهائی ، اءنیس و مونس من بود .

در هنگام خواب ، صدای تسبیح و تحمید و تهلیل را به خوبی از درون خود می شنیدم و متوجّه می شدم که طفل درون شکم من مشغول گفتن ذکر و تسبیح پروردگار متعال خویش می باشد .

و همین که این نور الهی طلوع کرد و در این عالَم ، پا به عرصه وجود نهاد ، دست های خویش را بر زمین گذاشت و سر به سمت آسمان بلند نمود و لب های خود را به حرکت درآورد و ضمن مناجات با خداوند ، شهادتین را بر زبان مبارک خود جاری کرد .

و چون پدرش ، امام موسی کاظم علیه السلام در آن لحظات وارد شد ، بر من تبریک و تهنیت فرمود .

سپس نوزاد عزیز را تحویل پدر دادم و حضرت در گوش راست نوزاد ، اذان و در گوش چپ او اقامه گفت ؛ و سپس مقدار مختصری ، آب فرات در کام او ریخت . (7)

آشنائی به تمام لغت ها و زبان ها

مرحوم شیخ صدوق ، شیخ حرّعاملی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت هروی حکایت کنند :

حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام به

تمام زبان ها و لغات ، آشنا و مسلّط بود ؛ و با مردم با زبان محلّی خودشان صحبت می نمود .

و بلکه حضرت در لهجه و تلفّظ کلمات ، از خود مردم فصیح تر سخن می فرمود ، تا جائی که مورد حیرت و تعجّب همه اقشار و افراد قرار می گرفت .

اباصلت گوید : یک از روزها به آن حضرت عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! شما چگونه به همه زبان ها و لغت ها آشنا شده ای ؛ و این چنین ساده ، مکالمه می نمائی ؟

امام علیه السلام فرمود : ای اباصلت ! من حجّت و خلیفه خداوند متعال هستم و پروردگار حکیم کسی را که می خواهد بر بندگان خود حجّت و راهنما قرار دهد ، او را به تمام زبان ها و اصطلاحات آشنا و آگاه می سازد ، که زبان عموم افراد را بفهمد و با آن ها سخن گوید ؛ و بندگان خدا بتوانند به راحتی با امام خویش سخن گویند .

سپس امام رضا علیه السلام افزود : آیا فرمایش امیرالمؤ منین ، امام علیّعلیه السلام را نشنیده ای که فرمود : بر ما اهل بیت - عصمت و طهارت - فصل الخطاب عنایت شده است .

و بعد از آن ، اظهار نمود : فصل الخطاب یعنی ؛ معرفت و آشنائی به تمام زبان ها و اصطلاحات مردم ؛ و بلکه عموم خلایق در هر کجا و از هر نژادی که باشند . (8)

امام همچون دریا و علومش قطرات آن

مرحوم علاّمه مجلسی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند :

یکی از

اصحاب حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام به نام علیّ بن ابی حمزه بطائنی حکایت کند :

روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم ، که تعداد سی نفر غلام حبشی در آن مجلس وارد شدند .

پس از ورود ، یکی از ایشان به زبان و لهجه حبشی با امام رضاعلیه السلام سخن گفت و حضرت نیز به زبان حبشی و لهجه محلّی خودشان پاسخ او را بیان نمود و لحظاتی با یکدیگر به همین زبان سخن گفتند .

آن گاه حضرت مقداری پول - درهم - به آن غلام عطا نمود و مطلبی را نیز به او فرمود ؛ و سپس همگی آن ها حرکت کردند و از مجلس خارج شدند .

من با حالت تعجّب به آن حضرت عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! فدایت گردم ، مثل این که با این غلام به زبان حبشی و لهجه محلّی صحبت می فرمودی ؟!

او را به چه چیزی امر نمودی ؟

امام علیه السلام فرمود : آن غلام را در بین تمام همراهانش ، عاقل و با شخصیّت دیدم ، لذا او را برگزیدم و ضمن تذکّراتی ، به او توصیه کردم تا کارها و برنامه های سایر غلامان و دوستان خود را بر عهده گیرد و در حقّ آن ها رسیدگی کند ؛ و نیز هر ماه مقدار سی درهم به هر کدام از ایشان بپردازد .

و او نیز نصایح مرا پذیرفت ؛ و مقدار دراهمی به او دادم تا بین دوستانش طبق توصیه تقسیم نماید .

علیّ بن ابی حمزه بطائنی افزود : سپس حضرت مرا مخاطب قرار داد

و فرمود : آیا از گفتار و برخورد من با این غلامان و بندگان خدا تعجّب کرده ای ؟!

و آن گاه حضرت به دنبال سؤ ال خویش اظهار داشت : تعجّب نکن ؛ برای این که منزلت و موقعیّت امام ، بالاتر و مهمّتر از آن است که تو و امثال تو فکر می کنی .

سپس فرمود : آنچه را که در این مجلس مشاهده کردی ، همانند قطره ای است در منقار پرنده ای که از آب دریا برگرفته باشد .

آیا برداشتن یک قطره از آب دریا ، در کم و یا زیاد شدن آب دریا تاءثیری دارد؟!

بعد از آن ، امام رضا علیه السلام افزود : توجّه داشته باش که همانا امام و علوم او ، همچون دریای بی منتهائی است که پایان ناپذیر باشد و درون آن مملوّ از انواع موجودات و جواهرات گوناگون خواهد بود ، و چون پرنده ای قطره ای از آب آن را بردارد ، چیزی از آب آن کم نخواهد شد .

و همچنین امام ، علومش بی منتها است ؛ و هر کسی نمی تواند به تمام مراحل علمی و اطّلاعات او دست یابد . (9)

## تعیین اُجرت قبل از کار

مرحوم کلینی به نقل از سلیمان بن جعفر حکایت کند :

روزی به همراه حضرت ابوالحسن ، امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام جهت انجام کاری از منزل بیرون رفته بودیم .

پس از پایان آن کار ، هنگامی که خواستم به منزل خود مراجعت نمایم ، حضرت فرمود : امشب همراه من بیا تا به منزل ما برویم و شب را میهمان ما باش .

من

نیز دعوت حضرت رضا علیه السلام را پذیرفتم ، وقتی خواستیم وارد منزل شویم ، یکی دیگر از اصحاب به نام مُعتّب نیز همراه ما آمد .

همین که داخل منزل رفتیم ، متوجّه شدیم که غلامان حضرت مشغول ساختن جایگاهی آغول برای حیوانات هستند و در بین آن ها مردی سیاه چهره ، به عنوان کارگر گِل تهیّه می کند و به دست دیگران می دهد .

امام رضا علیه السلام سؤ ال نمود : این شخص کیست ؟

جواب دادند : این شخص ما را کمک می کند ؛ و ما نیز آخر کار چیزی به او می دهیم .

حضرت فرمود : آیا برای او معیّن کرده اید ، که مزدش چقدر باشد؟

در پاسخ به حضرت گفتند : خیر ، هر چه به او بدهیم ، قبول دارد و راضی است .

حضرت با شنیدن این پاسخ ، بسیار عصّبانی و خشمناک گردید و خواست با آن ها برخورد نماید .

من جلو رفتم و عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! چرا ناراحت شُدید ، چرا این چنین برخورد می کنی ؟!

امام علیه السلام فرمود : چندین مرتبه به آن ها تذکّر داده ام که این چنین عمله و کارگر نیاورند ، مگر آن که قبل از شروع به کار ، با او تعیین اُجرت نمایند .

پس از آن ، حضرت افزود : چنانچه با کارگر قبل از شروع کار تعیین اجرت نکنی ، اگر چه چند برابر مزدش را هم به او بدهی ، باز هم ناراضی است و ممکن است خود را طلبکار بداند .

ولی چنانچه با او

تعیین اجرت شد ، وقتی مزد خود را بگیرد ، تشکّر می کند از این که تمام مزد خود را بدون کم و کاستی گرفته ؛ و اگر مختصری هم بر مزدش اضافه کنی آن را محبّت و لطف می داند و این محبّت را هرگز فراموش نمی کند . (10)

## روش برخورد با مردم

مرحوم شیخ طوسی رضوان اللّه تعالی علیه در کتاب رجال خود آورده است :

در یکی از روزها ، عدّه ای از دوستان امام رضا علیه السلام در منزل آن حضرت گرد یکدیگر جمع شده بودند و یونس بن عبدالرّحمن نیز که از افراد مورد اعتماد حضرت و از شخصیّت های ارزنده بود ، در جمع ایشان حضور داشت .

هنگامی که آنان مشغول صحبت و مذاکره بودند ، ناگهان گروهی از اهالی بصره اجازه ورود خواستند .

امام علیه السلام ، به یونس فرمود : داخل فلان اتاق برو و مواظب باش هیچ گونه عکس العملی از خود نشان ندهی ؛ مگر آن که به تو اجازه داده شود .

آن گاه اجازه فرمود و اهالی بصره وارد شدند و بر علیه یونس ، به سخن چینی و ناسزاگوئی آغاز کردند .

و در این بین حضرت رضا علیه السلام سر مبارک خود را پائین انداخته بود و هیچ سخنی نمی فرمود ؛ و نیز عکس العملی ننمود تا آن که بلند شدند و ضمن خداحافظی از نزد حضرت خارج گشتند .

بعد از آن ، حضرت اجازه فرمود تا یونس از اتاق بیرون آید .

یونس با حالتی غمگین و چشمی گریان وارد شد و حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار

داشت :

یاابن رسول اللّه ! من فدایت گردم ، با چنین افرادی من معاشرت دارم ، در حالی که نمی دانستم درباره من چنین خواهند گفت ؛ و چنین نسبت هائی را به من می دهند .

امام رضا علیه السلام با ملاطفت ، یونس بن عبدالرّحمان را مورد خطاب قرار داد و فرمود : ای یونس ! غمگین مباش ، مردم هر چه می خواهند بگویند ، این گونه مسائل و صحبت ها اهمیّتی ندارد ، زمانی که امام تو ، از تو راضی و خوشنود باشد هیچ جای نگرانی و ناراحتی وچود ندارد .

ای یونس ! سعی کن ، همیشه با مردم به مقدار کمال و معرفت آن ها سخن بگوئی و معارف الهی را برای آن ها بیان نمائی .

و از طرح و بیان آن مطالب و مسائلی که نمی فهمند و درک نمی کنند ، خودداری کن .

ای یونس ! هنگامی که تو دُرّ گرانبهائی را در دست خویش داری و مردم بگویند که سنگ یا کلوخی در دست تو است ؛ و یا آن که سنگی در دست تو باشد و مردم بگویند که درّ گرانبهائی در دست داری ، چنین گفتاری چه تاءثیری در اعتقادات و افکار تو خواهد داشت ؟

و آیا از چنین افکار و گفتار مردم ، سود و یا زیانی بر تو وارد می شود؟!

یونس با فرمایشات حضرت آرامش یافت و اظهار داشت : خیر ، سخنان ایشان هیچ اهمیّتی برایم ندارد .

امام رضا علیه السلام مجدّدا او را مخاطب قرار داد و فرمود :

ای یونس ، بنابر این چنانچه

راه صحیح را شناخته ، همچنین حقیقت را درک کرده باشی ؛ و نیز امامت از تو راضی باشد ، نباید افکار و گفتار مردم در روحیّه ، اعتقادات و افکار تو کمترین تاثیری داشته باشد ؛ مردم هر چه می خواهند ، بگویند . (11)

## اگر توبه نمایند ، نجات یاند؟!

در بعضی از روایات آمده است :

روزی یکی از منافقین به حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام عرضه داشت : بعضی از شیعیان و دوستان شما خمر (شراب مست کننده ) می نوشند؟!

امام علیه السلام فرمود : سپاس خداوند حکیم را ، که آن ها در هر حالتی که باشند ، هدایت شده ؛ و در اعتقادات صحیح خود ثابت و مستقیم می باشند .

سپس یکی دیگر از همان منافقین که در مجلس حضور داشت ، به امام علیه السلام گفت : بعضی از شیعیان و دوستان شما نبیذ می نوشند؟!

حضرت فرمود : بعضی از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله نیز چنین بودند .

منافق گفت : منظورم از نبیذ ، آب عسل نیست ؛ بلکه منظورم شراب مست کننده است .

ناگاه حضرت با شنیدن این سخن ، عرق بر چهره مبارک حضرت ظاهر شد و فرمود : خداوند کریم تر از آن است که در قلب بنده مؤ من علاقه به خمر و محبّت ما اهل بیت رسالت را کنار هم قرار دهد و هرگز چنین نخواهد بود .

سپس حضرت لحظه ای سکوت نمود ؛ و آن گاه اظهار داشت :

اگر کسی چنین کند ؛ و نسبت به آن علاقه نداشته باشد و از کرده خویش پشیمان گردد ،

در روز قیامت مواجه خواهد شد با پروردگاری مهربان و دلسوز ، با پیغمبری عطوف و دل رحم ، با امام و رهبری که کنار حوض کوثر می باشد ؛ و دیگر بزرگانی که برای شفاعت و نجات او آمده اند .

ولیکن تو و امثال تو در عذاب دردناک و سوزانِ برهوت گرفتار خواهید بود . (12)

## ختم قرآن یا اندیشه در آن

مرحوم شسخ صدوق ، طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از ابراهیم بن عبّاس حکایت کنند :

در طول مدّتی که در محضر مبارک امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام بودم و در محافل و مجالس گوناگون ، همراه با آن حضرت شرکت داشتم ، هرگز ندیدم سخنی و مطلبی در مسائل دین و امور مختلف از آن حضرت سؤ ال شود ؛ مگر آن که بهتر و شیواتر از همه پاسخ می فرمود .

و در همه علوم و فنون به طور کامل آگاه و آشنا بود ؛ و نیز جوابی را که بیان می نمود در حدّ عالی قانع کننده بود ؛ و کسی را نیافتم که از او آشناتر باشد .

همچنین ماءمون در هر فرصت مناسبی به شیوه های مختلفی ، سعی داشت تا آن حضرت را مورد سؤ ال و آزمایش قرار بدهد ؛ ولی امام علیه السلام در هیچ موردی درمانده نگشت ؛ و بلکه در هر رابطه ای که از آن حضرت سؤ ال می شد ، به نحو صحیح و کامل پاسخ ، بیان می فرمود .

و معمولا مطالب و جواب سؤ ال هائی که حضرت بیان می فرمود ، برگرفته شده از آیات شریفه قرآن بود

.

آن حضرت قرآن را هر سه روز یک مرتبه ختم می کرد ؛ و می فرمود :

اگر بخواهم ، می توانم قرآن را کمتر از این مدّت هم ختم کنم و تلاوت نمایم .

ولیکن من به هر آیه ای از آیات شریفه قرآن که مرور می کنم درباره آن تاءمّل می کنم و می اندیشم ، که پیرامون چه موضوعی می باشد ، در چه رابطه یا حادثه ای سخن به میان آورده است ؛ و در چه زمانی فرود آمده است .

و هرگز بدون تدبّر و تاءمّل در آیات شریفه ، از آن ها ردّ نمی شوم ، به همین جهت است که مدّت سه روز طول می کشد تا قرآن را تلاوت و ختم کنم . (13)

## قیامت و پرسش از مهم ترین نعمت ها

مرحوم شیخ صدوق به نقل از حاکم بیهقی حکایت کند :

روزی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام در جمع عدّه ای نشسته بود ، ضمن فرمایشاتی فرمود : در دنیا هیچ نعمت واقعی و حقیقی وجود ندارد .

بعضی از دانشمندان حاضر در مجلس گفتند : یاابن رسول اللّه ! پس این آیه شریفه قرآن (لتسئلنّ یومئذٍ عن النّعیم )(14) که مقصود آب سرد و گوارا می باشد ، را چه می گوئی ؟

حضرت با آوای بلند اظهار نمود : شما این چنین تفسیر کرده اید ؛ و عدّه ای دیگرتان گفته اند : منظور طعام لذیذ است ؛ و نیز عدّه ای دیگر ، خواب راحت و آرام بخش تعبیر کرده اند .

و سپس افزود : به درستی که پدرم از پدرش ، امام جعفر صادق علیه السلام

روایت فرموده است که : خداوند متعال نعمت هائی را که در اختیار بندگانش قرار داده است ، همه به عنوان تفضّل و لطف بوده است تا مورد استفاده و بهره قرار دهند .

و خدای رحمان اصل آن نعمت ها را مورد سؤ ال و بازجوئی قرار نمی دهد و منّت هم برایشان نمی گذارد ، چون منّت نهادن در مقابل لطف و محبّت ، زشت و ناپسند است .

بنابر این ، منظور از آیه شریفه قرآن ، محبّت و ولایت ما اهل بیت رسول اللّه صلوات اللّه علیهم است که خداوند متعال در روز محشر ، پس از سؤ ال پیرامون توحید و یکتاپرستی ؛ و پس از سؤ ال از نبوّت پیغمبر اسلام ، از ولایت ما ائمّه ، نیز سؤ ال خواهد کرد .

و چنانچه انسان از عهده پاسخ آن برآید و درمانده نگردد ، وارد بهشت گشته و از نعمت های جاوید آن بهره می برد ، که زایل و فاسدشدنی نخواهد بود .

سپس امام رضا علیه السلام افزود : پدرم از پدران بزرگوارش علیهم السلام حکایت فرمود ، که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علیّ بن ابی طالب علیه السلام فرمود :

ای علیّ! اوّلین چیزی که پس از مرگ از انسان سؤ ال می شود ، یگانگی خداوند سبحان ، سپس نبوّت و رسالت من ؛ و آن گاه از ولایت و امامت تو و دیگر ائمّه خواهد بود ، با کیفیّتی که خداوند متعال مقرّر و تعیین نموده است .

پس اگر انسان ، صحیح و کامل اقرار کند و

پاسخ دهد ، وارد بهشت جاوید گشته و از نعمت های بی منتهایش بهره مند می گردد . (15)

## اسلحه مسموم در توبره

مرحوم راوندی به نقل از محمّد بن زید رزامی حکایت کند :

روزی در خدمت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام بودم ، که شخصی از گروه خوارج - که درون توبره و خورجین خود نوعی سلاح مسموم نهاده و مخفی کرده بود - وارد شد .

آن شخص به دوستان خود گفته بود : او گمان کرده است ، که چون فرزند رسول اللّه است ، می تواند ولیعهدی طاغوت زمان را بپذیرد ، می روم و از او سؤ الی می پرسم ، چنانچه جواب صحیحی نداد ، او را با این سلاح نابود می سازم .

پس چون در محضر مبارک امام رضا علیه السلام نشست ، سؤ ال خود را مطرح کرد .

حضرت فرمود : سؤ الت را به یک شرط پاسخ می گویم ؟

منافق گفت : به چه شرطی می خواهی جواب مرا بدهی ؟

امام علیه السلام فرمود : چنانچه جواب صحیحی دریافت کردی و قانع و راضی شدی ، آنچه در توبره خود پنهان کرده ای ، درآوری و آن را بشکنی و دور بیندازی .

آن شخص منافق با شنیدن چنین سخن و مشاهده چنین برخوردی متحیّر شد و آنچه در توبره نهاده بود ، بیرون آورد و شکست ؛ و بعد از آن اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! با این که می دانی ماءمون طاغی و ظالم است ، چرا داخل در امور او شدی و ولایتعهدی او را پذیرفتی ، با این که

آن ها کافر هستند؟!

امام رضا علیه السلام فرمود : آیا کفر این ها بدتر است ، یا کفر پادشاه مصر و درباریانش ؟

آیا این ها به ظاهر مسلمان نیستند و معتقد به وحدانیّت خدا نمی باشند؟

و سپس فرمود : حضرت یوسف علیه السلام با این که پیغمبر و پسر پیغمبر و نوه پیغمبر بود ، از پادشاه مصر تقاضا کرد تا وزیر دارائی و خزینه دار اموال و دیگر امور مملکت مصر گردد و حتّی در جای فرعون می نشست ، در حالی که می دانست او کافر محض می باشد .

و من نیز یکی از فرزندان رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستم و تقاضای دخالت در امور حکومت را نداشتم ؛ بلکه آنان مرا بر چنین امری مجبور کردند و به ناچار و بدون رضایت قلبی در چنین موقعیّتی قرار گرفتم .

آن شخص جواب حضرت را پسندید و تشکّر و قدردانی کرد ؛ و از گمان باطل خود بازگشت . (16)

## تقدیم هدایا به شاعر اهل بیت

اباصلت هروی حکایت کند :

روزی دعبل خزاعی شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - در شهر مَرْوْ به محضر مبارک امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام شرفیاب شد و اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! قصیده ای در شاءن و عظمت شما اهل بیت ، سروده ام و علاقه مندم آن را در محضر شما بخوانم ؟

امام علیه السلام فرمود : بخوان .

پس دعبل خزاعی قصیده خود را در حضور مبارک حضرت آغاز کرد ؛ و چون به این شعر رسید : (17)

می بینم که حقوق و شئون اهل بیت در بین غیر

صاحبانش تقسیم گشته ، و دست ایشان از تمامی حقوق ، قطع و خالی گشته است .

امام علیه السلام شروع به گریستن نمود ؛ و پس از لحظه ای فرمود : راست گفتی ، ای خزاعی ! حقیقت را بیان کرده ای .

و چون دعبل ، این شعر را سرود :

هنگامی که در تنگ دستی قرار گیرند و جهت احقاق حقّ خویش به غاصبین مراجعه نمایند ، آن ها از پرداخت هرگونه کمکی امتناع می ورزند و ایشان دست خالی خواهند بود .

حضرت دست های مبارک خود را به هم می فشرد و کف دست پشت و رو می نمود و می فرمود : آری ، به خدا سوگند ، تمامی آن ها را قبضه و غصب کرده اند .

و هنگامی که این شعر را خواند :

همانا من در دنیا از روزگار آن وحشت داشته ام ؛ ولیکن امیدوارم بعد از مرگ به جهت علاقه و محبّت به شما اهل بیت در اءمنیت و آسایش قرار گیرم .

حضرت فرمود : ای دعبل ! خداوند متعال تو را از سختی ها و شداید قیامت در اءمان دارد .

و همین که به این شعر رسید :

و قبر نفس زکیّه یعنی ؛ امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد است ، خداوند متعال او را در عالی ترین غرفه ها و مقامات اُخروی جای داده است .

امام علیه السلام اظهار نمود : آیا مایلی دو قصیده هم من بسرایم و بر اشعارت افزوده شود؟

دعبل خزاعی عرضه داشت : بلی ، یاابن رسول اللّه !

پس حضرت رضا علیه السلام

چنین سرود :

و قبر دیگری در طوس خواهد بود ، که چه ظلم ها و مصیبت هائی را متحمّل شده و درونش را از زهر جفا به آتش کشیده اند که تا روز محشر سوزان است .

و خداوند ، حجّت خود یعنی ؛ امام زمان عجّل اللّه تعالی فی فرجه الشّریف را می فرستد و تمام ناراحتی ها و اندوه ما اهل بیت را برطرف می گرداند .

بعد از آن ، دعبل خزاعی سؤ ال کرد : این قبر از چه کسی است ، که در طوس مدفون می گردد؟!

حضرت در پاسخ فرمود : قبر خود من می باشد ، و طولی نخواهد کشید که طوس محلّ تجمّع شیعیان و زوّار من گردد .

پس هرکس مرا در غریبی طوس با معرفت زیارت نماید ، آمرزیده شود و در قیامت با من محشور خواهد شد .

سپس امام علیه السلام به دعبل فرمود : لحظه ای درنگ کن و از جای حرکت منما .

و آن گاه حود حضرت وارد اندرون منزل شد ؛ و پس از گذشت لحظاتی ، خادم وی بیرون آمد و مقدار صد دینار تحویل دعبل خزاعی داد و اظهار داشت : سرور و مولایم فرمود : این پول ها را خرجی راه خود قرار بده .

دعبل عرضه داشت : به خدا سوگند ، که من برای پول نیامدم ؛ و دِرهم ها را برگرداند و گفت : اگر ممکن است لباسی از لباس های حضرت به من داده شود ،

پس چون خادم آن دراهم را خدمت امام علیه السلام برد ؛ و حضرت همان مقدار

پول را با یک لباس مخصوص از لباس های خود را برای دعبل ارسال نمود .

پس از آن که دعبل - ضمن جریانات مهمّی که در مسیر راه برایش اتّفاق افتاد - به منزل خویش وارد شد ، کنیزی داشت که بسیار مورد علاقه اش بود ، چشمش نابینا گشته و تمام پزشکان از معالجه و درمان آن عاجز و ناامید بودند ، لذا مقداری از آن لباس حضرت را بر صورت و چشم های کنیر مالید ، که به برکت آن بلافاصله کنیز ، بینائی خود را باز یافت . . . . (18)

همچنین محدّثین و مورّخین به نقل از دعبل خزاعی - که شخصاً حکایت کند - آورده اند :

روزی در خراسان به مجلس حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام وارد شدم ، پس از گذشت لحظه ای حضرت فرمود :

ای دعبل ! شعری برای ما بخوان .

و من هم اشعاری را که خود ، در منقبت اهل بیت رسول اللّه علیهم السلام سروده بودم ، خواندم .

چون مقداری از آن اشعار را خواندم ، حضرت بسیار گریست ؛ چندان که حالت بیهوشی به حضرت دست داد و خادمی که کنار حضرت بود ، به من اشاره کرد : ساکت باش ؛ و من دیگر چیزی نخواندم تا آن که حضرت به هوش آمد .

بار دیگر فرمود : اشعارت را تکرار کن .

و من نیز تکرار کردم ، مجدّدا حضرت در اثر گریه بسیار ، حالت اوّلیّه را پیدا نمود و من ساکت شدم ؛ و تا سه مرتبه چنین گذشت ، تا آن که

در مرحله چهارم اشعارم را تا آخر خواندم .

و در پایان ، حضرت سه مرتبه فرمود : اءحسنت ، اءحسنت ، اءحسنت .

سپس امام رضا علیه السلام دستور فرمود کیسه ای که در آن سه هزار درهم سکّه بود ، به من داده شود و همچنین پارچه های گرانبهای زیادی را نیز به من عطا نمود . (19)

## حفظ آبرو در سخاوت

مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان رضوان اللّه تعالی علیهم به نقل از یسع بن حمزه - که یکی از اصحاب حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام است - حکایت نماید :

روزی از روزها ، در مجلس آن حضرت در جمع بسیاری از اقشار مختلف مردم حضور داشتم ، که پیرامون مسائل حلال و حرام از آن حضرت پرسش می کردند و حضرت جواب یکایک آن ها را به طور کامل و فصیح بیان می فرمود .

در این میان ، شخصی بلند قامت وارد شد ؛ و پس از اداء سلام ، حضرت را مخاطب قرار داد و اظهار داشت :

یاابن رسول اللّه ! من از دوستان شما و از علاقه مندان به پدران بزرگوار و عظیم الشّاءن شما اهل بیت می باشم ؛ و اکنون مسافر مکّه معظّمه هستم ، که پول و آذوقه سفر خود را از دست داده ام ؛ و در حال حاضر چیزی برایم باقی نمانده است که بتوانم به دیار و شهر خود بازگردم .

چناچه مقدور باشد ، مرا کمکی نما تا به دیار و وطن خود مراجعت نمایم ؛ و چون مستحقّ صدقه نیستم ، هنگام رسیدن به منزل خود آنچه را

که به من لطف نمائید ، از طرف شما به فقراء ، در راه خدا صدقه می دهم ؟

حضرت فرمود : بنشین ، خداوند مهربان ، تو را مورد رحمت خویش قرار دهد و سپس مشغول صحبت با اهل مجلس گشت و پاسخ مسئله های ایشان را بیان فرمود .

هنگامی که مجلسِ بحث و سؤ ال و جواب به پایان رسید و مردم حرکت کرده و رفتند ، من و سلیمان جعفری و یکی دو نفر دیگر نزد حضرت باقی ماندیم .

امام علیه السلام فرمود : اجازه می دهید به اندرون روم ؟

سلیمان جعفری گفت : قدوم شما مبارک باد ، شما خود صاحب اجازه هستید .

بعد از آن ، حضرت از جای خود برخاست و به داخل اتاقی رفت ؛ و پس از آن که لحظاتی گذشت ، از پشت در صدا زد و فرمود : آن مسافر خراسانی کجاست ؟

شخص خراسانی گفت : من این جا هستم .

حضرت دست مبارک خویش را از بالای درب اتاق دراز نمود و فرمود : بیا ، این دویست درهم را بگیر و آن را کمک هزینه سفر خود گردان و لازم نیست که آن را صدقه بدهی .

پس از آن ، امام علیه السلام فرمود : حال ، زود خارج شو ، که همدیگر را نبینیم .

چون مسافر خراسانی پول ها را گرفت ، خداحافظی کرد و سپس از منزل حضرت بیرون رفت ، امام علیه السلام از آن اتاق بیرون آمد و کنار ما نشست .

سلیمان جعفری اظهار داشت : یاابن رسول اللّه ! جان ما فدایت باد

، چرا چنین کردی و خود را مخفی نمودی ؟!

حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام فرمود : چون نخواستم که آن شخص غریب نزد من سرافکنده گردد و احساس ذلّت و خواری نماید .

سپس در ادامه فرمایش خود افزود : آیا نشنیده ای که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود : هرکس خدمتی و یا کار نیکی را دور از چشم و دید دیگران انجام دهد ، خداوند متعال ثواب هفتاد حجّ به او عطا می نماید ؛ و هرکس کار زشت و قبیحی را آشکارا انجام دهد ، خوار و ذلیل می گردد . (20)

## درمان خرابی دندان و زبان در خواب و بیداری

شخصی به نام ابواحمد ، عبداللّه صفوانی حکایت کند :

روزی به همراه قافله ای از خراسان عازم کرمان شدم ، در بین راه دزدان و راهزنان ، راه را بر ما بستند و تمام اموال و وسائل ما را غارت کرده و به یغما بردند .

در این میان ، یکی از همراهان ما را که مشهور بود ، دست گیر کردند و او را مدّتی در یَخ و برف نگه داشته و دهانش را پر از یخ و برف کردند ، به طوری که بعد از آن قدرت و توان بر سخن گفتن و غذا خوردن را نداشت .

پس از آن ، این شخص در عالم خواب دید که به او گفته شد : حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام در مسیر راه خراسان می باشد ، چنانچه درمان زبان و دندان هایت را می خواهی ، نزد آن حضرت برو ، که درمان می نماید .

و در همان عالم

خواب ، امام علیه السلام را مشاهده کرد و مشکل دهان خود را با آن بزرگوار در میان گذاشت ؛ و تقاضای معالجه و درمان دندان ها و زبانش را کرد؟

امام علیه السلام فرمود : مقداری کُمّون - زیره - و سعتر - مَرزه ، آویشم - با قدری نمک تهیّه کن و آن ها را در هم و یک جا بکوب تا تمامی آن ها پودر شود .

سپس چند مرتبه با این پودر ، دهانت را شستشو بده تا ناراحتی زبان و دندان هایت بر طرف و بهبودی حاصل شود .

بعد از آن که آن شخص از خواب بیدار شد ، اهمیّتی به آنچه در عالم خواب دیده بود نداد ، تا آن که وارد شهر نیشابور شد ؛ و از محلّ سکونت حضرت سؤ ال کرد؟

به او گفتند : حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام از نیشابور به سمت خراسان حرکت کرده است .

بدین جهت ، آن مرد نیز به سمت خراسان حرکت کرد ؛ و در منزلی به نام رباط سعد ، امام علیه السلام را ملاقات نمود .

پس به محضر مبارک حضرت وارد شد و جریان خود را به طور مشروح برای حضرت بازگو نمود ؛ و سپس اظهار داشت :

یاابن رسول اللّه ! از شما خواهش می کنم دوائی را برای درمان و بهبودی دندان ها و زبانم معرّفی فرما که بتوانم به آسانی غذا بخورم و سخن بگویم ؟

حضرت به آن شخص فرمود : همان داروئی را که در خواب برایت گفتم ، تهیّه کن و به همان کیفیّت مورد استفاده قرار بده

، و عمل نما تا خوب شوی .

آن مرد اظهار داشت : ای پسر رسول خدا! چنانچه ممکن باشد یک بار دیگر آن را تکرار فرما؟

حضرت فرمود : مقداری کُمّون و سعتر را با مقداری نمک تهیّه کن و آن ها را به طوری مخلوط کن و بکوب تا یک جا پودر شود و سپس چند مرتبه مقداری از آن ها را داخل دهان گردان و شستشو بده تا بهبودی حاصل شود ؛ و ناراحتی آن برطرف گردد .

پس از آن که آن شخص ، همان دارو را طبق دستور حضرت تهیّه نمود و مورد استفاده قرار داد ، عافیت و سلامتی کامل خود را باز یافت ؛ و همانند قبل به طور معمول غذا می خورد و سخن می گفت .

ثعالبی نیز - که یکی از علماء اهل سنّت است - گوید : و من خودم آن مرد را دیدم و همین حکایت را از زبان او شنیدم . (21)

## درمان مسافر با نیشکر

چون ماءمون - خلیفه عبّاسی - جهت دست یابی به اهداف شوم خود دستور داد تا حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام را از مدینه به خراسان - از راه اهواز - احضار نمایند .

ابوهاشم جعفری گوید : زمانی که ماءمون چنین تصمیمی را گرفت ، شخصی را به نام رجاء بن اءبی ضحّاک ، ماءمور این کار کرد .

و من در محلّی اطراف شهر اهواز به نام ایذج بودم ، چون خبر حرکت و عبور امام رضا علیه السلام را از آن دیار شنیدم ، جهت دیدار و زیارت آن حضرت شتابان حرکت کردم ؛ و در

اهواز به حضور مبارک آن بزرگوار شرفیاب شدم .

چون فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود ، امام علیه السلام مریض حال ، در گوشه ای قرار گرفته بود ، دستور داد تا طبیبی را برایش بیاورند .

همین که پزشک به محضر شریف ایشان وارد شد ، حضرت نوعی گیاه مخصوص را توصیف و تقاضا نمود .

طبیب اظهار داشت : من چنین گیاهی را نمی شناسم و حتّی اسم آن را هنوز نشنیده ام ، اگر هم این گیاه موجود باشد الا ن در چنین فصلی ، در این مناطق یافت نمی شود .

امام علیه السلام فرمود : پس جهت درمان آن ، مقداری نیشکر برایم بیاورید .

دکتر اظهار داشت : این دارو از آن داروی اوّلی نایاب تر است ؛ چون الا ن فصل نیشکر نیست ، بلکه زمان به عمل آمدن و برداشت آن ، فصل زمستان می باشد .

حضرت فرمود : هر دوی آن ها در سرزمین شما فراوان است و در همین فصل نیز موجود خواهد بود .

سپس در ادامه فرمایش خود فرمود : هم اینک به همراه این شخص به سمت شیروان حرکت کنید و از رودخانه ای که در مسیر راه می باشد ، عبور نمائید .

و چون از طرف رودخانه گذر کنید ، شخصی را می بینید که مشغول آبیاری و زراعت زمین خود می باشد ، از او محلّ کشت نیشکر ؛ و نیز همان گیاه را سؤ ال کنید ، او آشنای به گیاهان است و شما را به آنچه که بخواهید ، راهنمائی می نماید .

ابوهاشم

گوید : پس طبق دستور امام علیه السلام به همراه طبیب حرکت کردم ؛ و طبق راهنمائی حضرت رودخانه ای که در بین راه بود ، از آن عبور کردیم ، مرد کشاورزی را دیدیم که مشغول زراعت و آبیاری زمین خود بود .

بنابر فرموده حضرت ، موضوع را با وی مطرح نمودیم ؛ و او ما را به هر دوی آن دو گیاه راهنمائی کرد .

پس از یافتن محلّ رویش و کشت آن دو گیاه ، مقداری از هر کدام چیدیم ؛ و سپس آن ها را برداشتیم و به سمت محلّ سکونت امام رضاعلیه السلام حرکت نمودیم .

طبیب در بین راه گفت : این شخص کیست ؟

گفتم : او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد .

اظهار داشت : آیا آثار نبوّت در او هست ؟

در پاسخ گفتم : خیر ، او جانشین و وصیّ پیغمبر است .

و چون این خبر به اطّلاع ماءمون رسید ، سریعا دستور حرکت داد ، که مبادا مردم شیفته حضرت گردند . (22)

## هیجده خرما یا مدّت عمر

بسیاری از بزرگان در کتاب های مختلف حکایت کرده اند :

شخصی به نام محمّد قرظی گوید :

در سفر حجّ وارد مسجد جُحفه شدم ؛ و چون بسیار خسته بودم ، خوابیدم ، در عالم خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم ، پس نزد آن حضرت رفتم .

همین که نزدیک حضرت رسیدم ، به من خطاب کرد و فرمود : با کاری که نسبت به فرزندانم انجام دادی ، خوشحال شدم .

در همین اثناء طبق خرمائی که جلوی حضرت

رسول صلی الله علیه و آله بود ، مرا جلب توجّه کرد ، لذا از آن حضرت تقاضا کردم تا مقداری از آن ها را به من عنایت نماید؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز با دست مبارک خویش مقداری خرما از درون آن طبق ، برداشت و به من داد .

چون آن خرماها را شمردم ، هیجده عدد بود ، با خود گفتم : بیش از هیجده سال از عمر من باقی نمانده است .

از خواب بیدار شدم و پس از گذشت مدّتی از این جریان ، دیدم در محلّی جمعیّت بسیاری در حال رفت و آمد هستند ، سؤ ال کردم اینجا چه خبر است ؟

گفتند : حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام تشریف فرما شده است و مردم جهت زیارت و دیدار با آن حضرت اجتماع کرده و رفت و آمد می کنند .

پس جلو رفتم ، حضرت را مشاهده کردم که در همان جایگاه پیغمبر اسلام صلوات اللّه علیه ، که در خواب دیده بودم ، نشسته است ؛ و نیز جلوی حضرت رضا علیه السلام طبقی از همان خرما وجود داشت .

کنار حضرت رفتم و تقاضا کردم تا مقداری از آن خرماها را به من عطا نماید؟

و امام علیه السلام مقداری از آن ها را با دست مبارک خود برداشت و به من داد ؛ و چون آن ها را شمردم هیجده عدد بود ، خواهش کردم که چند عددی دیگر بر آن ها بیفزاید؟

امام علیه السلام در جواب فرمود : چنانچه جدّم ، رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیش از آن

مقدار داده بود ، من نیز بر آن می افزودم . (23)

## پسر و پدر یکی هستند

مرحوم شیخ صدوق و برخی دیگر از بزرگان آورده اند :

شخصی به نام ابن ابی سعید مکاری ، روزی از روزها به محضر مبارک امام رضا علیه السلام شرفیاب شد ؛ و عرضه داشت : آیا خداوند ، قدر و منزلت تو را بدان جا رسانده که آنچه را پدرت ادّعا می کرد تو نیز ادّعا کنی ؟!

حضرت فرمود : تو را چه شده است ؛ و این چه برخورد و چه سخنی است ؟!

خداوند چراغ عمرت را خاموش کند و فقر و تنگ دستی و پریشانی را به خانه ات داخل گرداند .

آیا ندانسته ای که خداوند متعال به عُمران ، وحی فرستاد که تو را فرزندی پسر عطا می نمایم و حضرت مریم را به او داد ؛ و به مریم ، عیسی سلام اللّه علیهما را عنایت کرد و سپس فرمود : عیسی و مریم در حکم یک تن هستند؟

آن گاه افزود : و من نیز در شاءن و منزلت ، همچون پدرم می باشم ؛ و هر دو یکی هستیم .

ابن ابی سعید گفت : سؤ الی دارم ؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود : اگر چه می دانم جواب را از من نمی پذیری و معتقد به امامت من نخواهی شد ، ولی آنچه می خواهی ، سؤ ال کن تا حجّت برایت تمام شود؟

گفت : مردی هنگام مرگش وصیّت کرد که هر کدام از غلامان و کنیزان من قدیمی تر از دیگران باشد ، او را در راه خدا آزاد کردم ، تکلیف

چیست ؟

حضرت فرمود : خداوند متعال در قرآن فرموده است : حتّی عاد کالعرجون القدیم (24) هر کدام شش ماه از مدّت مملوکیّت او گذشته باشد قدیم و آزاد است .

ابن ابی سعید مکاری سخنان حضرت را نپذیرفت ؛ و از مجلس بیرون رفت ؛ و پس از آن به فقر و فاقتی سخت مبتلا شد و طولی نکشید که چراغ عمرش نیز خاموش شد . (25)

## سازش یا نجات خود و اسلام

همچنین مرحوم شیخ صدوق ، طبرسی و دیگر بزرگان آورده اند :

پس از آن که امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام وارد شهر خراسان گردید ، تحت مراقبت شَدید و مستقیم ماءمون عبّاسی و ماءمورانش قرار گرفت و مرتّب شکنجه های گوناگون روحی و فکری بر حضرتش وارد می گشت .

پس از گذشت چند روزی ، ماءمون به حضرت رضا علیه السلام پیشنهاد داد که می خواهم از خلافت و ریاست کناره گیری کنم ؛ و آن را تحویل شما دهم .

امام علیه السلام پیشنهاد ماءمون را نپذیرفت و فرمود : از انجام این کار ، به خداوند متعال پناه می برم .

ماءمون اظهار داشت : حال که از پذیرفتن خلافت امتناع می ورزی و قبول نمی کنی ، باید ولایتعهدی مرا قبول نمائی تا پس از من خلافت برای شما باشد .

ولیکن امام علیه السلام همچنان امتناع می ورزید ؛ چون به خوبی آگاه بود و می دانست که این یک دسیسه و توطئه ای برای متّهم کردن حضرت و جلب افکار عمومی می باشد ؛ و این که ماءمون در این جریان اهداف شومی را دنبال می کند .

سرانجام ، روزی ماءمون ، فضل بن سهل - که معروف به ذوالرّیاستین بود - و همچنین امام رضا علیه السلام را به کاخ خود دعوت کرد و سپس امام علیه السلام را مخاطب قرار داد و گفت : من به این نتیجه رسیده ام که باید خلافت و امور مسلمین را به شما واگذار کنم .

حضرت فرمود : به خدا پناه می برم ، من طاقت آن را ندارم .

ماءمون گفت : پس به ناچار ، باید ولایتعهدی مرا قبول کنی .

امام علیه السلام به ماءمون فرمود : از من چشم پوشی نما ؛ و مرا از چنین امری معاف کن .

در این لحظه ، ماءمون با حالت غضب و تهدید به حضرت گفت : عمر بن خطّاب ، شش نفر را شورای خلافت قرار داد که یک نفر از آن ها جدّت ، علیّ بن ابی طالب ، امیرمؤ منان بود ؛ و عُمَر وصیّت کرد و گفت : هرکس مخالفت کند ، باید گردنش زده شود .

و تو نیز اینک مجبور هستی و باید آن را بپذیری و چاره ای جز پذیرفتن آن نداری .

و در این هنگام ، حضرت به ناچار اظهار داشت : حال که چنین است ، ولایتعهدی را می پذیرم ، مشروط بر آن که در هیچ کاری از امر حکومت دخالت ننمایم .

و ماءمون نیز آن را پذیرفت . (26)

همچنین آورده اند :

پس از آن که امام رضا علیه السلام وارد شهر خراسان گردید و بر ماءمون عبّاسی وارد شد ؛ و به ناچار ولایتعهدی را پذیرفت ، مورد

اعتراض و انتقاد بعضی افراد قرار گرفت .

لذا حضرت در جواب فرمود : آیا پیامبر خدا صلوات اللّه علیه افضل است ، یا وصیّ و جانشین او؟

گفته شد : پیامبر خدا ، افضل است .

فرمود : آیا مسلمان افضل است ، یا مشرک به خداوند متعال ؟

گفته شد : مسلمان بر مشرک برتری دارد و افضل می باشد .

آن گاه ، افزود : بنابر این عزیز و پادشاه مصر مشرک بود و حضرت یوسف علیه السلام پیامبر خدا بود ؛ ولیکن ماءمون مسلمان است و من وصیّ و جانشین پیامبر خدا هستم ، یوسف از پادشاه مصر تقاضا نمود تا وزیر و امانتدار او باشد ؛ ولی من در ولایتعهدی ماءمون مجبور و ناگزیر گشتم . (27)

## نماز در اوّل وقت و یک شمش طلا

مرحوم کلینی ، راوندی و برخی دیگر از بزرگان به نقل از شخصی به نام ابراهیم فرزند موسی قزّاز - که امام جماعت یکی از مساجد شهر خراسان (مسجد الرّضا علیه السلام ) بود - حکایت نمایند :

روزی به محضر مبارک حضرت علیّ بن موسی الرّضاعلیهما السلام وارد شدم تا پیرامون درخواستی که قبلاً از آن حضرت کرده بودم ، صحبت نمایم ؛ و با کمک ایشان بتوانم مشکلات زندگی خود و خانواده ام را بر طرف سازم .

در همین اثناء ، امام علیه السلام در حال حرکت و خروج از منزل بود و قصد داشت که جهت استقبال بعضی از شخصیّت ها به بیرون شهر برود .

من نیز همراه حضرت به راه افتادم ، در بین راه وقت نماز فرا رسید ، پس امام علیه السلام مسیر خود را به سمت

ساختمانی که در آن نزدیکی بود ، تغییر داد .

و سپس در نزدیکی آن ساختمان ، کنار صخره ای فرود آمدیم ؛ و حضرت به من فرمود : ای ابراهیم ! اذان بگو .

عرضه داشتم : صبر کنیم تا دیگر اصحاب و دوستان ، به ما ملحق شوند ، بعد از آن نماز را اقامه فرمائید؟

حضرت فرمود : خداوند تو را مورد مغفرت و رحمت واسعه خویش قرار دهد ، مواظب باش که هیچ گاه نماز را از اوّل وقت آن ، تاءخیر نیندازی ، مگر آن که ناچار و مجبور شوی ؛ و یا آن که دارای عذری - موجّه - باشی .

پس طبق فرمان امام علیه السلام اذان نماز را گفتم ؛ و سپس نماز را به امامت آن حضرت اقامه نمودیم .

بعد از آن که نماز ، پایان یافت و سلام نماز را دادیم ، عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! قبلاً خواهشی از شما - در رابطه با مشکلات زندگی خود و عائله ام - کرده بودم ؛ و شما نیز وعده ای به من دادی ، که مدّت زیادی از آن وعده سپری شده است ؛ و من سخت در فشار زندگی خود و خانواده ام می باشم .

و با توجّه به مشغله های بسیاری که شما دارید ، نمی خواهم هر روز مزاحم اوقات گرانبهای شما گردم ، چنانچه ممکن باشد ، عنایتی در حقّ من و خانوده ام بفرمائید .

هنگامی که سخن من پایان یافت ، امام علیه السلام تبسّمی نمود ؛ و سپس با عصا و چوب دستی خود ،

مقداری از خاک های روی زمین را محکم سائید .

بعد از آن ، حضرت دست مبارک خود را دراز نمود و بر روی آن خاکها زد ، پس ناگهان متوجّه شدم که شمش طلائی را برداشت و تحویل من داد ؛ و فرمود :

این را بگیر ، خداوند متعال در آن ، برایت برکت و توسعه عطا گرداند ، آن را هزینه زندگی خود و عائله ات قرار بده .

و سپس حضرت افزود : آنچه را که امروز مشاده کردی مکتوم و از دیگران مخفی بدار .

ابراهیم بن موسی قزّاز در پایان حکایت ، اضافه کرد : بعد از آن که شمش طلا را از امام رضا علیه السلام دریافت کردم و به منزل آمدم ، آن را فروختم و قیمت آن را که حدود هفتاد هزار دینار بود ، هزینه زندگی خود و خانواده ام قرار دادم .

و خداوند متعال به برکت دعای آن حضرت ، به قدری برکت و توسعه به من عنایت نمود ، که یکی از ثروتمندان معروف شهر خراسان قرار گرفتم . (28)

## عیادت از مریض و بهترین هدیه

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود ، به نقل از حضرت جوادالا ئمّه علیه السلام حکایت کند :

یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام مریض شده و در بستر بیماری افتاده بود ، روزی حضرت از او عیادت نمود و ضمن دیدار ، به او فرمود : در چه حالتی هستی ؟

عرض کردم : مرگ را بسیار سخت و دردناک می بینم .

حضرت رضا علیه السلام فرمود : این ناراحتی که احساس می کنی ، اندکی از حالات و

علائم مرگ می باشد که اکنون بر تو عارض شده است ، پس اگر تمام حالات و سکرات مرگ بر تو عارض شود ، چه خواهی کرد؟!

و بعد از آن ، در ادامه فرمایش خود افزود : مردم دو دسته اند : عدّه ای مرگ برایشان وسیله آسایش و استراحت است .

و عدّه ای دیگر آن قدر مرگ برایشان سخت و طاقت فرسا است ، که پس از آن احساس راحتی می کنند .

حال چنانچه بخواهی که مرگ برایت نیک و لذّت بخش باشد ، ایمان و اعتقادات خود را نسبت به خداوند متعال و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و نیز ولایت ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را تجدید کن و شهادتین را بر زبان و قلب خود جاری گردان .

امام جواد علیه السلام فرمود : بعد از آن که ، آن شخص طبق دستور پدرم شهادتین را گفت ، اظهار داشت :

یابن رسول اللّه ! ملائکه رحمت الهی با تحیّات و هدایا وارد شدند و بر شما سلام می دهند .

امام رضا علیه السلام فرمود : چه خوب شد که ملائکه رحمت الهی را مشاهده می کنی ، از آن ها سؤ ال کن : برای چه آمده اند؟

مریض گفت : آن ها می گویند چنانچه همه ملائکه با اذن خداوند سبحان ، نزد شما حاضر شوند ، بدون اجازه حرکتی نمی کنند .

پس از آن ، با کمال راحتی و آرامش خاطر . چشم های خود را بر هم نهاد و گفت : (السّلام علیک یاابن رسول اللّه !) پیغمبر

اسلام ، امیرالمؤ منین و دیگر امامان (سلام اللّه علیهم ) آمدند ، و در همین لحظه ، جان به جان آفرین تسلیم کرد . (29)

شیعه و نشانه های او؟!

امام حسن عسکری علیه السلام حکایت نمود :

چون موضوع ولایتعهدی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام پایان و تثبیت یافت .

روزی دربان امام رضا علیه السلام وارد منزل آن حضرت شد و گفت : عدّه ای آمده اند ، اجازه ورود می خواهند و می گویند : ما از شیعیان علیّ علیه السلام هستیم .

امام رضا علیه السلام اظهار داشت : در حال حاضر فرصت ندارم ، به آن ها بگو که در وقتی دیگر بیایند .

چون آن جماعت رفتند و در فرصتی دیگر آمدند ، نیز امام علیه السلام اجازه ورود نداد ، تا آن که حدود دو ماه بدین منوال گذشت ؛ و آنان توفیق زیارت و ملاقات با مولایشان را نیافتند و ناامید شدند ؛ ولی با این حال برای آخرین مرحله نیز جلوی منزل حضرت آمدند و با حالت خاصّی اظهار داشتند :

ما از شیعیان پدرت ، امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستیم و با این برخورد شما ، دشمنان ما را شماتت و سرزنش می کنند .

و حتّی در بین دوستان ، دیگر آبروئی برایمان نمانده است ؛ و نیز از رفتن به شهر و دیار خود خجل و شرمنده ایم .

در این هنگام ، امام رضا علیه السلام به غلام خود فرمود : اجازه دهید آن ها وارد شوند .

همین که آنان وارد مجلس شدند ، حضرت به ایشان

اجازه نشستن نداد ، لذا سرگردان و متحیّر ، سرپا ایستادند و گفتند :

یابن رسول اللّه ! این چه ظلم بزرگی است که بر ما روا داشته ای که پس از آن همه سرگردانی ، نیز این چنین مورد بی اعتنائی و بی توجّهی قرار گرفته ایم ، مگر گناه ما چیست ؟

با این حالت ، مرگ برای ما بهتر خواهد بود .

در این لحظه ، امام رضا علیه السلام فرمود : آنچه که بر شما وارد شده و می شود ، همه آن ها نتیجه اعمال و کردار خود شما می باشد ؛ و نسبت به آن بی اهمیّت هستید!

آن جماعت ، همگی گفتند : یاابن رسول اللّه ! توضیحی بفرما تا برای ما روشن شود که خلاف ما چیست ؟

و ما چه کرده ایم ، و چه گناهی از ما سر زده است ؟

حضرت فرمود : چون شما ادّعای بسیار بزرگی کردید ؛ و اظهار داشتید که شیعه حضرت امیرالمؤ منین ، امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستید .

وای بر حال شما ، آیا معنای ادّعای خود را فهمیده اید؟

و سپس افزود : شیعه حضرت علیّ علیه السلام همانند امام حسن و امام حسین علیهما السلام ، سلمان فارسی ، ابوذر غفّاری ، مقداد ، عمّار یاسر و محمّد بن ابی بکر هستند ، که در انجام اوامر و دستورات امام علیّ علیه السلام از هیچ نوع تلاش و فداکاری دریغ نورزند .

ولی شما بسیاری از اعمال و کردارتان مخالف آن حضرت می باشد و در انجام بسیاری از واجبات الهی کوتاهی می کنید و نسبت به

حقوق دوستان خود بی اعتنا و بی توجّه هستید و در مواردی که نباید تقیّه کنید ، انجام می دهید .

و با این عملکرد نیز مدّعی هستید که شیعه امیرالمؤ منین ، امام علیّ علیه السلام می باشید!!

شما اگر می گفتید که از دوستان و علاقه مندان آن حضرت و از مخالفین دشمنانش هستیم ، شما را می پذیرفتم و این همه دردسر و مشکلات را متحمّل نمی شدید .

شما منزلت و مرتبه ای بسیار عظیم و شریف را مدّعی شدید ، که چنانچه در گفتار و کردارتان صادق نباشید ، به هلاکت خواهید افتاد ، مگر آن که مورد عنایت و رحمت پروردگار متعال قرار گیرید و لطف خداوند شامل حالتان بشود .

اظهار داشتند : یاابن رسول اللّه ! ما از آنچه ادّعا کرده و گفته ایم ، پوزش می خواهیم و مغفرت می طلبیم .

و آنچه را که شما فرمودید ، ما نیز بر آن عقیده هستیم ؛ و هم اکنون اعلام می داریم که ما از دوستان و علاقه مندان شما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشیم و مخالف دشمنان شما بوده و خواهیم بود .

در این هنگام ، امام رضا علیه السلام فرمود : اکنون خوش آمدید ، شما برادران من هستید .

و سپس آن جماعت را بسیار مورد لطف و عنایت خویش قرار داد و از دربان پرسید : این جماعت چند مرتبه آمدند و خواستند که وارد منزل شوند ؛ و مانع ورود ایشان شدی ؟

دربان گفت : شصت مرتبه .

امام علیه السلام فرمود : باید جبران گردد ،

شصت مرتبه بر آن ها وارد می شوی و سلام مرا به آن ها می رسانی ؛ چون که توبه آن ها قبول شد و مستحقّ تعظیم و احترام گشتند و اکنون وظیفه ما است که در رفع مشکلات آن ها و خانوادهایشان همّت گماریم .

و بعد از آن ، حضرت دستور فرمود تا مقدار قابل توجّهی مبرّات و خیرات به آن ها کمک شود . (30)پشیمانی خلیفه از نماز عید فطر

علیّ بن ابراهیم قمّی ، به نقل از یاسر خادم و ریّان بن صلت حکایت کند :

چون جریان ولایتعهدی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام تثبیت شد و عید سعید فطر فرا رسید ، ماءمون - خلیفه عبّاسی - برای امام علیه السلام پیام فرستاد :

برای اقامه نماز عید آماده شود و در جمع مردم نماز عید را اقامه کند و برای ایشان خطبه و سخنرانی نماید .

حضرت رضا علیه السلام نیز برای وی ، پیام فرستاد : تو خود می دانی که بین من و تو ، عهد و پیمان بسته شد بر این که من در هیچ جریانی از امور حکومت دخالت نکنم .

بنابر این ، مرا از اقامه نماز عید معذور و معاف بدار .

ماءمون پاسخ داد : می خواهم مردم نسبت به ولایتعهدی شما مطمئنّ شوند و حقیقت فضل و علم شما را دریابند .

و آن قدر اصرار ورزید تا به ناچار حضرت رضا علیه السلام پذیرفت ؛ ولی مشروط بر آن که همانند حضرت رسول و امیرالمؤ منین صلوات اللّه علیهما نماز عید را اقامه نماید .

ماءمون نیز پیشنهاد حضرت

را قبول کرد و اظهار داشت : به هر شکل که مایل هستی ، حرکت کن و نماز عید فطر را اقامه نما .

آن گاه امام علیه السلام فرمود که تمام افراد حکومت و مردمی که مایل به حضور در نماز عید هستند ، فردا صبح ، اوّل وقت جلوی منزل حضرت آماده حرکت باشند .

پس تمامی دسته جات ، از اقشار مختلف مردان و زنان صبح زود جلوی منزل امام رضا علیه السلام حضور یافته و هر لحظه در انتظار خروج آن حضرت از منزل بودند .

و چون خورشید طلوع کرد ، حضرت غسل نمود ، لباس پوشید ، عمامه ای سفید بر سر نهاد و یک سر آن را بر سینه و یک طرف دیگرش را بر شانه مبارکش قرار داد ؛ و سپس خود را معطّر و خوشبو نمود و عصائی به دست گرفت و به اصحاب خود فرمود : هر کاری را که من انجام دادم و هر سخنی را که گفتم ، شما نیز همانند من انجام دهید و بگوئید .

بعد از آن ، حضرت با اصحاب خود ، دسته جمعی با پای برهنه و پیاده مقداری حرکت کردند ؛ و آن گاه حضرت سر به سوی آسمان بلند کرد و چند تکبیر گفت و تمام اصحاب و همراهان هم صدا با حضرت تکبیر گفتند .

همین که از منزل خارج شدند ، جمعیّت انبوهی که از طبقات مختلف جلوی منزل گرد آمده بودند ، حضرت را با آن حالت به همراه اصحابش مشاهده کردند ، همگی سر تعظیم فرود آوردند و تمام آنچه بر تن

پوشیده بودند بیرون آوردند و با پوششی ساده و پای برهنه آماده حرکت شدند .

و حضرت همچنان تکبیرگویان به راه خویش ادامه می داد و تمام جمعیّت نیز با حالت عجیبی تکبیر می گفتند و به دنبال حضرت حرکت می کردند ، به طوری که گویا تمامی موجودات تکبیر می گویند ، در همین بین صدای تضرّع و شیون جمعیّت بلند شد .

و چون جریان را برای ماءمون تعریف کردند ، فضل بن سهل به ماءمون گفت : چنانچه علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام با این کیفیّت به محلّ نماز برسد ، احتمال آن می رود که عامّه مردم بر علیه دستگاه حکومتی خلیفه شورش کنند و جان ما به خطر افتد ، پس مصلحت آن است که خلیفه هر چه سریع تر او را از ادامه حرکت به سوی نماز باز دارد .

بنابر این ، ماءمون برای امام رضا علیه السلام پیام فرستاد : ما شما را به زحمت انداختیم و خسته شده اید ، ما دوست نداریم که وجود شما صدمه ای ببیند ، شما بازگردید و همان کسی که همیشه نماز را اقامه می کرده است اکنون انجام خواهد داد .

پس از آن ، حضرت با شنیدن این پیام ، کفش های خود را پوشید و چون مراجعت نمود ، و در بین مردم اختلاف شدیدی پدید آمد و جمعیّت متفرّق و پراکنده گشتند ؛ و در نهایت نماز عید سعید فطر اقامه نگردید . (31)

## نماز باران و بلعیدن دوشیره در پرده

در زمان حکومت ماءمون - خلیفه عبّاسی - در یکی از سال ها خشک سالی شد و زراعت های مردم در

کم آبی سختی قرار گرفت ، ماءمون در یکی از روزهای جمعه به حضرت علیّ بن موسی الرّضاعلیهما السلام پیشنهاد داد تا آن حضرت جهت بارش باران و رفاه مردم چاره ای بیندیشد .

امام علیه السلام فرمود : بایستی مردم سه روز - شنبه ، یک شنبه ، دوشنبه - را روزه بگیرند و در سوّمین روز جهت دعا و نیایش به درگاه پروردگار متعال عازم بیابان گردند .

پس چون روز سوّم فرا رسید ، حضرت به همراه جمعیّتی انبوه به صحراء رفتند و سپس امام علیه السلام بر بالای بلندی رفت و پس از حمد و ثنای الهی اظهار داشت :

پروردگارا ، تو حقّ ما اهل بیت را عظیم و گرامی داشته ای ، اینک مردم به تبعیّت از فرمانت به تو روی آورده و متوسّل شده اند ؛ و به امید رحمت و فضل تو به اینجا آمده اند و آرزوی بخشش و احسان تو را دارند .

خداوندا! بر آن ها باران رحمت و برکت خود را فرود فرست تا سیراب و بهره مند گردند .

در همین لحظه ، ناگهان باد ، شروع به وزیدن گرفت و ابری ظاهر گشت و صدای رعد و برق عجیبی در فضا پیچید و مردم حالتی شادمانه به خود گرفتند .

حضرت جمعیّت را مخاطب قرار داد و فرمود : آرام باشید ، این ابر برای شما نیامده است ، ماءموریت او جای دیگری است .

و پس از آن ، ابر دیگری نمایان شد و این بار نیز مردم شادمان شدند ، همچنین امام علیه السلام فرمود : آرام باشید ،

این ابر ماءموریّتش برای جمعیّت و سرزمینی دیگر است .

و به همین منوال تا دَه مرتبه ابر آمد و حضرت چنین می فرمود .

تا آن که در یازدهمین مرحله ، امام علیه السلام اظهار نمود : این ابر برای شما آمده است ، اکنون شکرگزار خداوند متعال باشید و برخیزید به خانه هایتان بازگردید ، که تا به منازل خود وارد نشوید ، باران نخواهد بارید .

امام جواد علیه السلام در ادامه روایت فرمود : تا زمانی که مردم به خانه هایشان نرفتند ، ابر از باریدن خودداری کرد ؛ امّا به محض آن که مردم داخل خانه های خود شدند ، باران به قدری بارید که تمام رودها و نهرها پر از آب شد و مردم می گفتند : این از برکت وجود مقدّس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

بعد از آن ، امام رضا علیه السلام در جمع مردم حضور یافت و ضمن سخنرانی مهمّی فرمود :

ای مردم ! احکام و حدود الهی را رعایت کنید ؛ و همیشه در تمام حالات ، شکرگذار نعمت ها و رحمت های خداوند باشید ، معصیت و گناه مرتکب نشوید ، اعتقادات و ایمان خود را نسبت به خداوند و رسول و ائمّه اطهار علیهم السلام تقویت نمائید .

و نسبت به حقوقی که بر عهده یکدیگر دارید بی توجّه نباشید و آن ها را رعایت کنید ، نسبت به یکدیگر دلسوز و یاری ، مهربان باشید ؛ و بدانید که دنیا وسیله ای است برای عبور به جهانی دیگر ، که اءبدی و جاوید می باشد

.

سپس امام جواد علیه السلام افزود : بعد از این جریان ، عدّه ای از سخن چینان دنیاپرست و چاپلوس نزد ماءمون رفتند و گفتند : این شخص - بعنی امام رضا علیه السلام - با این سحر و جادویش همه را شیفته خود گردانیده است و مردم را بر علیه خلیفه و دستگاهِ حکومت تحریک می کند .

لذا ماءمون شخصی را فرستاد تا حضرت رضا علیه السلام را نزد وی آورد ؛ و چون حضرت وارد مجلس ماءمون شد ، یکی از وزرای حکومت به امام خطاب کرد و گفت : تو با آمدن باران ، ادّعاهائی کرده ای ؛ چنانچه در کار خود صادق و مطمئنّ هستی ، دستو بده تا این دو شیری که بر پرده خلیفه نقاشی شده اند ، زنده شوند .

امام رضا علیه السلام بانگ برآورد : ای دو شیر درّنده ! این شخص فاجر را نابود کنید ، که اءثری از او باقی نماند .

ناگهان آن دو عکس به شکل دو شیر حقیقی در آمدند و آن وزیر سخن چین دروغ گو را دریده و بدون آن که قطره خونی از او بریزد ، او را بلعیدند .

و آن گاه اظهار داشتند : یاابن رسول اللّه ! اجازه می فرمائی تا ماءمون را نیز به دوستش ملحق گردانیم ؟

ماءمون با شنیدن این سخن بیهوش شد و روی زمین افتاد و چون او را به هوش آوردند ، دو مرتبه آن دو شیر گفتند : اجازه بفرما تا او را نیز نابود کنیم ؟

حضرت فرمود : خیر ، مقدّرات الهی باید انجام پذیرد و

سپس به آن دو شیر دستور داد تا به جای خود بازگردند و آن ها نیز به حالت اوّلیه خویش بازگشتند .

و ماءمون به امام رضا علیه السلام گفت : الحمدللّه ، که مرا از شرّ این شخص - حمید بن مهران - نجات بخشیدی . (32)

## ظروف و دیگ سنگی

هنگامی که ماءمون حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به خراسان احضار کرد ، آن حضرت در مسیر راه ، معجزات و کراماتی را به اذن خداوند متعال به مردم و همراهیان خود ارائه نمود .

از آن جمله وقتی امام علیه السلام به روستای سناباد رسید ، بر کوهی - که از سنگ سیاه بود - تکیه زد و این دعا را بر زبان مبارک خویش جاری نمود : (اللّهمَانْفَعْ بِهِ وَ بارِکْ فیما یَنْحَتُ مِنْه ) یعنی ؛ پروردگارا ، مردم را از این کوه سودمند گردان ، و در آنچه از آن می تراشند ، برکت و فایده ای بسیار قرار بده .

سپس فرمود : هر غذائی که می خواهید برای من طبخ نمائید در ظرف سنگی تراشیده شده از این کوه باشد .

و چون از آن کوه برای حضرت در ظروف سنگی غذا تهیّه شد ، مرتّب غذا تناول می فرمود ؛ گرچه حضرت کم خوراک بود .

و از آن روز به بعد ، مردم ظرف های سنگی گوناگونی از آن کوه می تراشند و مورد استفاده قرار می دهند ، که به وسیله دعای حضرت برکات بسیاری دیده اند . (33)

دو جریان مهمّ و حیرت انگیز

در زمانی که حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام توسّط ماءمون عبّاسی

از مدینه به خراسان احضار شده بود ، در مسیر راه خویش به محلّی به نام (حمراء) رسید .

حضرت برای استراحت ، کنار چشمه ای فرود آمد و چون سفره غذا را پهن کردند ، حضرت با همراهانش مشغول تناول غذا گردید .

ناگهان حضرت ، سر خود را بلند نمود و مردی را که شتابان می آمد ، نگریست ؛ و دست از غذا خوردن کشید .

وقتی آن مرد محضر حضرت شرفیاب شد ، عرض کرد : فدایت گردم ، تو را بشارت باد بر این که زبیری کشته شد .

رنگ چهره حضرت دگرگون و زرد شد و سر خویش را پائین انداخت ، سپس فرمود : گمان می کنم که زبیری شب گذشته مرتکب گناهی خطرناک شده باشد ، که او را داخل دوزخ گردانیده است .

پس از آن ، دست مبارک خویش را دراز نمود و مشغول تناول غذا گردید ؛ و از آن مرد پرسید : علّت مرگ زبیری چه بود؟

در پاسخ اظهار داشت : زبیری شب گذشته شراب خمر بسیاری بیاشامید تا جائی که فورا به هلاکت رسید . (34)

همچنین محمّد بن عبداللّه افطس حکایت کند :

روزی بر مأ مون وارد شدم ، پس از صحبت هائی گفت : رحمت و درود خدا بر حضرت رضا علیه السلام که عالم تر از او یافت نمی شود ، در آن شبی که مردم با او بیعت کرده بودند ، پیشنهاد کردم که خلافت را بپذیرد ؛ و من جانشین او در خراسان باشم ؟

فرمود : خیر ، نمی پذیرم و کمتر از محدوده خراسان را هم

قبول دارم ، و من در خراسان باید بمانم تا مرگ ، مرا دریابد .

گفتم : فدایت گردم ، چگونه و از کجا چنین می دانی و می گوئی ؟!

حضرت فرمود : علم و اطّلاعات من نسبت به موقعیّت کنونی و آینده ام همانند علم و اطّلاع تو نسبت به خودت می باشد .

گفتم : موقعیّت شما در آینده چگونه است ؟

فرمود : مسافت بین من و تو بسیار است ، چون که مرگ من در مشرق ؛ ولی مرگ تو در مغرب انجام خواهد گرفت .

سپس گفتم : راست می گوئی و خدا و رسولش درست گفته اند ، و بعد از آن نیز هر چه تلاش کردم که او را تطمیع در خلافت کنم ، فریب نخورد و اثری نبخشید . (35)

اکنون قبر مطّهر آن حضرت سمت مشرق و قبر ماءمون در سمت مغرب قرار گرفته است .

## زینب کذّابه و درندگان

در دوران حکومت ماءمون ، زنی به نام زینب مدّعی بود که از ذرّیّه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می باشد و با این روش از مؤ منین پول می گرفت و مایحتاج زندگی خود را تأ مین می کرد و بر دیگران فخر و مباهات می ورزید .

وقتی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام این خبر را شنید ، آن زن را احضار نمود ؛ و سپس تکذیبش کرد و فرمود : این زن ، دروغ گو و سفیه است ، زینب در کمال وقاحت به امام علیه السلام گفت : همان طور که تو اصل و نسب مرا تکذیب و ردّ می نمائی ، من نیز سیادت

و نسب تو را تکذیب می کنم .

حضرت رضا علیه السلام به ناچار ، جریان را برای مأ مون بازگو نمود و چون زینب کذّابه را نزد خلیفه آوردند ، حضرت فرمود : این زن دروغ می گوید ؛ و او از نسل حضرت علیّ و فاطمه زهراء علیها السلام نمی باشد .

بعد از آن ، اظهار نمود : چنانچه او راست و حقّ می گوید ، او را نزد درّندگان بیندازید ، تا حقیقت ار بر همگان روشن شود ؛ چون درّندگان به نسل زهراء علیها السلام گزندی نمی رسانند .

هنگامی که زینب چنین مطلبی را شنید ، گفت : اوّل خودت نزد درّندگان برو ، اگر حقّ با تو بود که سالم بیرون می آئی .

حضرت بدون آن که سخنی بگوید برخاست و به سمت محلّی که درّندگان در آنجا جمع آوری شده و نگه داری می شدند ، حرکت نمود .

ماءمون به حضرت گفت : یاابن رسول اللّه ! کجا می روی ؟

امام علیه السلام فرمود : سوگند به خدا ، باید نزد درّندگان بروم تا حقیقت امر ثابت گردد ؛ پس هنگامی که حضرت وارد آن محلّ شد و نزدیک درّندگان رسید ، تمامی آن حیوانات متواضعانه روی دُم های خود نشستند و حضرت کنار یکایک آن ها آمد و دستی بر سرشان کشید و آن ها را نوازش نمود و سپس با سلامتی خارج گردید .

آن گاه به خلیفه فرمود : اکنون این زنِ دروغ گو را نزد آن ها بفرست تا دروغ او برای عموم روشن گردد .

و چون ماءمون از آن

زن خواست تا به سمت درّندگان برود ؛ زن ملتمسانه از رفتن به آن محلّ خودداری می کرد ، تا آن که خلیفه دستور داد تا او را به اجبار وارد آن محلّ کرده و رهایش نمایند .

با ورود زینب به داخل آن محلّ ، درّندگان از هر طرف حمله کرده و او را دریدند و بدون آن که خونی بر زمین ریخته شود ، نابودش کردند و به عنوان زینب کذّابه معروف گردید . (36)

## دو معجزه و یک غیب گوئی

محمّد بن فضیل - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند :

مدّتی بود که به ناراحتی درد پهلو و درد پا مبتلا شد بودم ، به همین جهت محضر مبارک حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام شرفیاب شدم تا شفای خود را بگیرم ؛ در آن زمان حضرت در مدینه بود و هنوز به خراسان منتقل نشده بود ، هنگامی که وارد بر امام علیه السلام شدم فرمود : چرا ناراحت و افسرده ای ؟

گفتم : ناراحتی درد پهلو و درد پا دارم که مرا سخت می آزارد .

امام علیه السلام با دست مبارک خویش اشاره به پهلویم نمود و دعائی را خواند و آب دهان مبارک خود را بر محلّ درد مالید و فرمود : دیگر از این جهت ، ناراحتی نخواهی داشت .

و سپس نگاهی به پایم انداخت و اظهار داشت : حضرت ابوجعفر ، باقرالعلوم علیه السلام فرموده است : هر که از شیعیان ما ، مبتلا به مرض و ناراحتی شود و در مقابل آن صبر و شکیبائی از خود نشان دهد ، خداوند پاداش هزار شهید به

او عطا می فرماید .

محمّد بن فضیل گوید : با این سخن حضرت ، فهمیدم که درد پایم باقی خواهد ماند و خوب شدنی نیست .

دوستان او مانند هیثم بن ابی مسروق گفته اند : محمّد تا آخر عمر مبتلا به پا درد بود و با همان ناراحتی از دنیا رفت . (37)

همچنین آورده اند :

حُبابه والبیّه از زمان امیرالمؤ منین ، امام علیّ علیه السلام تمام ائمّه را تا امام رضا علیهم السلام محضر یکایک آن ها شرفیاب شد و از هر یک معجزه مخصوصی مشاهده کرد .

چون حُبابه والبیّه بر امام رضا علیه السلام وارد شد ، به او فرمود : جدّم ، امیرالمؤ منین علیه السلام چه مطالبی را برایت بیان نمود؟

حُبابه گفت : آن حضرت فرمود : تو یک علامت و برهان عظیمی را خواهی دید ؛ امام رضا علیه السلام فرمود : ای حُبابه ! آیا متوجّه موهای سفیدت شده ای ؟ گفت : بلی .

فرمود : آیا دوست داری که گیسوانت سیاه و خودت را جوان ببینی ؛ و به حالت جوانی برگردی ؟

حُبابه گفت : بلی ، این بزرگ ترین نشانه و برهان خواهد بود .

در همین لحظه حُبابه احساس خاصّی در خود کرد و متوجّه شد که حضرت مخفیانه دعائی را می خواند .

سپس حُبابه ، گیسوان خود را تماشا کرد ، دید که همه سیاه و زیبا گشته است ، مکانی خلوت را پیدا کرد و به آن جا رفت و پس از آن که خود را بررسی کرد متوجّه شد که دختر شده است و باکره می باشد

. (38)

## زلزله وحشتناک در خراسان

طبق آنچه مورّخین و راویان حدیث حکایت کرده اند :

ماءمورین و جاسوسان حکومتی برای ماءمون عبّاسی خبر آوردند که حضرت ابوالحسن ، علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام جلساتی تشکیل می دهد و مردم در آن مجالس شرکت کرده و شیفته بیان و علوم او گشته اند .

ماءمون دستور داد تا مجالس را به هم بزنند و مردم را متفّرق کرده و نیز حضرت را نزد وی احضار کنند .

همین که امام رضا علیه السلام نزد ماءمون حضور یافت ، ماءمون نگاهی تحقیرآمیز به حضرت انداخت .

و چون حضرت چنین دید ، با حالت غضب و ناراحتی از مجلس ماءمون خارج شد ؛ و در حالی که زمزمه ای بر لب های مبارکش بود ، چنین می فرمود :

به حق جدّم ، محمّد مصطفی و پدرم ، علیّ مرتضی و مادرم ، سیّده النّساء - صلوات اللّه علیهم - نفرین می کنم که به حول و قوّه الهی آنجا به لرزه درآید و سگ هائی که اطراف او جمع شده اند ، همه را مطرود می سازم .

بعد از آن ، امام رضا علیه السلام وارد منزل خود شد و تجدید وضوء نمود و دو رکعت نماز خواند و در قنوت ، دعای مفصّلی را تلاوت نمود و هنوز از نماز فارغ نشده بود ، که زلزله هولناکی سکوت شهر را درهم ریخت و صدای گریه و شیون مردان و زنان بلند شد .

و به دنباله این حادثه ، طوفان شدید و غبار غلیظی با صداهای وحشتناکی به وجود آمد .

وقتی حضرت از نماز فارغ

شد و سلام نماز را داد ، به اباصلت فرمود : بالای بام منزل برو و ببین چه خبر است ؟

و سپس افزود : متوجّه آن زن بدکاره ، فاحشه نیز باش که چگونه تیر بلا بر گلویش فرود آمده و او را به هلاکت رسانیده است .

این همان زن بدکاره ای است که جاسوسان و بدگویان را بر علیه من تحریک می کرد و آن ها را هدایت می نمود تا نزد ماءمون سخن چینی و بدگوئی مرا کنند و ماءمون را بر علیه من می شوراند .

در پایان این حکایت آمده است : تمام آنچه را که حضرت بیان فرموده بود به واقعیّت پیوست ؛ و پس از آن که ماءمون متوجّه این قضیّه شد ، دستور داد تا افراد سخن چین و دروغ گو را از اطراف ماءمون و دستگاه حکومتی او البتّه در ظاهر و برای عوام فریبی کنار بروند و دیگر به آن ها توجّه و کمکی نشود . (39)

## جواب شش سؤ ال و شفای دردپا

حسین بن عمر بن یزید از جمله کسانی بود که بر امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام توقّف کرده و پنج امام بعد از آن حضرت را قبول نداشت ، او حکایت کند :

روزی به همراه پدرم نزد امام کاظم علیه السلام رفتیم و پدرم هفت سؤ ال مطرح کرد که حضرت شش تای آن ها را پاسخ فرمود .

پس از گذشت مدّتی از این جریان ، من با خود گفتم : همان سؤ ال ها را از فرزندش ، حضرت رضا علیه السلام می پرسم ، چنانچه همانند پدرش پاسخ داد ، او نیز

امام و حجّت خدا می باشد .

چون نزد ایشان آمدم و سؤ ال ها را مطرح کردم ، همانند پدرش ، امام کاظم علیه السلام - حتّی بدون تفاوت در یک حرف - پاسخ داد و از جواب هفتمین سؤ ال خودداری نمود .

و هنگامی که خواستم از محضرش خداحافظی کنم ، فرمود : هر یک از شیعیان و پیروان ما در این دنیا به نوعی گرفتار و دچار مشکلات هستند ؛ پس اگر صبر و شکیبائی از خود نشان دهند ، خداوند متعال پاداش هزار شهید به آن ها عطا می نماید .

و من در این فکر فرو رفتم که این سخن به چه مناسبتی بیان و مطرح شد ؛ و با حضرت وداع کردم .

بعد از مدّتی به درد پا مبتلا گشتم و سخت مرا آزار می داد تا آن که به حجّ خانه خدا رفتم و امام رضا علیه السلام را ملاقات کردم و از شدّت درد و ناراحتی پا سخن گفتم و تقاضا کردم دعائی را برای شفا و بهبودی آن بخواند ؛ و پای خود را جلوی حضرت دراز کردم ، فرمود : این پا ، ناراحتی ندارد ، آن پایت را بیاور .

وقتی پای دیگر خود را دراز کردم ، حضرت دعائی خواند و لحظاتی بعد ، به طور کلّی درد و ناراحتی پایم برطرف شد . (40)

همچنین آورده اند :

شخصی به نام احمد بن عبداللّه ، به نقل از غفّاری حکایت کند :

روزی خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و گفتم : مقداری قرض دارم و توان پرداخت آن را ندارم

؛ و مقدار آن را مطرح نکردم .

حضرت دستور داد غذا آوردند و چون غذا خوردیم فرمود : آنچه زیر تُشک نهاده شده بردار و بدهی خود را بپرداز .

وقتی تُشک را بلند کردم مقداری دینار زیر آن موجود بود ، برداشتم و چراغی را آوردم و آن ها را شمردم چهل و هشت دینار بود .

در بین آن ها یک دینار مرا جلب توجّه کرد ، آن را برداشتم و نزدیک چراغ آوردم ، دیدم بر آن نوشته است : بیست و هشت دینار آن را بابت بدهی خود پرداخت کن و باقی مانده آن را هزینه زندگی خود و خانواده ات قرار بده . (41)

## سیاست و زندگی شرافتمندانه

معمّربن خلاّد - که یکی از اصحاب امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام می باشد - حکایت کند :

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، ضمن صحبت هائی فرمود : روزی ماءمون عبّاسی به من اظهار داشت : ای ابوالحسن ! عدّه ای در اطراف و حوالی شما در حال فتنه و آشوب می باشند ، چنانچه نامه ای به دوستان خود بنویسی ، که جلوی فساد و آشوب گرفته شود ، مناسب و مفید خواهد بود؟

من در جواب گفتم : باید تو به عهد خود وفا نمائی و من نیز به عهد خود وفا می نمایم ، آن زمانی که ولایتعهدی را پذیرفتم مشروط بر آن بود که من هیچ گونه دخالتی در امور حکومت نداشته باشم .

این مسئولیتی را که پذیرفته ام ، هیچ سودی برای من نداشته است ، آن زمان که در مدینه بودم نامه و سخن من

در تمام شرق و غرب ، مؤ ثّر و نافذ بود ؛ سوار الاغ می شدم و در خیابان و بازار عبور می کردم و هرکس بر من می گذشت ، مرا احترام و تکریم می کرد ، کسی از من درخواستی نمی کرد مگر آن که نیازش را برآورده می ساختم .

ماءمون گفت : مانعی نیست ؛ طبق همان شرط و عهد عمل شود . (42)

## درس پیشوا شناسی

روزی حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام در جمع عدّه ای از دوستان و اصحاب خود فرمود : امام و پیشوای جامعه دارای علائم و نشانه هائی است ، که برخی از آن عبارت است :

از تمامی افراد باید عالم تر و آگاه تر باشد ، در حکومت و قضاوت باتدبیر و قاطع باشد ، پرهیزکار و متّقی ، حلیم و صبور ، شجاع و قویّدل ، سخاوتمند و کریم باشد ، و نیز در برابر خداوند عابد و در برابر بندگان فروتن باشد .

ختنه شده و پاک و نظیف تولّد یابد ، هنگام تولّد از رحم مادر ، شهادت بر یگانگی خدا و رسالت رسول خدا دهد .

همچنان که از جلو می بیند و متوجّه می شود ، از پشت سر نیز متوجّه گردد ، سایه نداشته باشد ، در خواب محتلم نشود ، چشم او هنگام خواب همانند دیگران نمی بیند ؛ ولی قلبش متوجّه و آگاه است ، از غیب با او حدیث و سخن گفته می شود ، زره رسول اللّه صلی الله علیه و آله اندازه او و بر قامت او راست می آید .

روی زمین اثری

از بول و غایط او بر جای نماند ، چون خداوند زمین را به بلعیدن آن امر کرده است ، عرق و بوی او از مشک و عنبر خوشبوتر است ، نسبت به مردم در نفوس و اموالشان اولویّت دارد ؛ و از هرکس به مردم دلسوزتر و مهربان تر ؛ و نیز نسبت به آنها متواضع باشد ، خود مُجری دستورات الهی ؛ و نیز وادارکننده مردم بر اجرای اوامر و نواهی خداوند است .

دعای او مستجاب می باشد و چنانچه دعا کند که صخره ای متلاشی شود همان خواهد شد ، سلاح و شمشیر ذوالفقار حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، همچنین صحیفه ای که در آن نام تمامی پیروانشان و نیز صحیفه ای که نام همه قاتلین و دشمنانشان در آن ثبت گردیده ، نزد او موجود خواهد بود .

و یه عنوان این که او امام و خلیفه رسول اللّه صلوات اللّه علیه می باشد ، سه کتاب مهمّ دیگر نزد او می باشد ، که عبارتند از :

کتاب حامعه ، که طول آن هفتاد ذراع (حدود 35 متر) می باشد و تمام نیازمندیهای انسانها در تمام امور و مسائل ، در آن موجود است .

کتاب جفر اکبر و اصغر ، که تمام علوم و حدود و دیات در آن مذکور است .

مصحف و کتابنامه شریف حضرت فاطمه زهراء علیها السلام می باشد . (43)

همچنین آورده اند :

روزی از روزها یکی از رؤ سا و سران واقفیّه به نام حسین بن قیاما به حضور حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام رسید و اظهار

داشت : آیا تو امام و حجّت خدا هستی ؟

امام علیه السلام فرمود : بلی ، حسین گفت : من شهادت و گواهی می دهم بر این که تو امام نمی باشی .

حضرت لحظاتی سر خویش را به زیر افکند و سپس سر خود را بلند نمود و فرمود : دلیل تو چیست که می گوئی من امام نیستم ؟

حسین گفت : چون امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است : حجّت خدا عقیم نخواهد بود ، و شما در این موقعیّت سنّی بدون فرزند پسر می باشی .

حضرت رضا علیه السلام باز لحظاتی طولانی تر از قبل ، سر خویش را پائین انداخت و پس از آن سر خود را بالا گرفت و فرمود : من خداوند متعال را شاهد و گواه قرار می دهم بر این که به همین زودی دارای فرزند پسری خواهم شد .

راوی - به نام عبدالرّحمن بن ابی نجران - گوید : من نیز در آن مجلس حضور داشتم و چون این سخن را از امام رضا علیه السلام شنیدم ، تاریخ آن را ثبت کردم و هنوز مدّت یک سال سپری نشده بود که حضرت دارای فرزندی پسر به نام ابوجعفر ، محمّد بن علیّعلیهما السلام شد . (44)

## درخت بادام در خانه میزبان

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه علیه ، به نقل از محمّد بن احمد نیشابوری از قول جدّه اش خدیجه ، دختر حمدان حکایت کند :

در آن هنگامی که امام رضا علیهما السلام در مسیر راه خراسان وارد شهر نیشابور گردید ، به منزل ما تشریف فرما شد .

امام علیه السلام پس از آن که

اندکی استراحت نمود ، در گوشه ای از حیات خانه ما یک بادام کشت نمود ، که رشد کرد و بزرگ شد و یک ساله به ثمر رسید ؛ و هر سال ثمره بسیاری می داد .

و چون مردم متوجّه شدند ، که امام رضا علیه السلام آن درخت را با دست مبارک خود کشت نموده است ، هر روز به منزل ما می آمدند و از بادام های آن جهت شفا و درمان امراض خود استفاده می کردند و هرکس هر نوع مرضی که داشت ، به عنوان تبرّک از آن بادام که تناول می کرد ، عافیت و سلامتی خود را باز می یافت .

و حتّی نابینایان شفا می گرفتند و زن های آبستن - که درد زایمان برایشان سخت و غیرقابل تحمّل بود - از آن بادام استفاده می کردند و به آسانی وضع حمل می نمودند .

و همچنین حیوانات مختلف می آمدند و خود را به وسیله آن درخت متبرّک می ساختند .

پس ا آن که مدّت زمانی از این جریان گذشت ، درخت بادام خشک شد و جدّم ، حمدان چند شاخه ای از آن درخت را قطع کرد که در نتیجه چشم هایش کور و نابینا گردید .

و فرزند او - که عَمرو نام داشت و یکی از ثروتمندان مهمّ شهر نیشابور بود - آن درخت را از ریشه قطع و نابود کرد و او نیز به جهت این کار ، تمام اموال و زندگیش متلاشی شد و بیچاره گردید ، که دیگر به هیچ عنوان توان امرار معاش نداشت .

و راوی در

نهایت گوید : قبل از آن که درخت خشک شود ، کرامات بسیاری به برکت امام رضا علیه السلام از آن ظاهر می گردید و مردم ؛ بلکه حیوانات از آن بهره می بردند . (45)

## پرداخت بدهی دوست و کمک هزینه

مرحوم علاّمه مجلسی ، شیخ صدوق و دیگر بزرگان رضوان اللّه علیهم حکایت کرده اند :

یکی از شیعیان و دوستان امام رضا علیه السلام به نام اءبومحمّد غفّاری گوید : در یک زمانی ، بدهکاری من به افراد زیاد شده بود و توان پرداخت آن ها را نداشتم .

با خود گفتم : بهتر است نزد حضرت علیّ بن موسی الرّضاعلیهما السلام شرفیاب شوم ، چون هیچ ملجاء و پناهی جز مولا و سرورم نمی شناسم ؛ و تنها آن حضرت است که مرا ناامید نمی کند و کمک می نماید تا قرض های خود را پرداخت کنم و زندگیم را سر و سامانی دهم .

پس به همین منظور ، عازم منزل امام علیه السلام شدم و چون به منزل حضرت رسیدم ، اجازه ورود گرفتم ؛ و هنگامی که داخل شدم به حضرت سلام کرده و در حضور مبارکش نشستم .

امام علیه السلام فرمود : ای ابومحمّد! ما خواسته و حاجت تو را می دانیم ، که چه تقاضائی داری و برای چه این جا آمده ای ، عجله نکن و ناراحت مباش ، ما خواسته ات را برآورده می کنیم .

پس چون شب فرا رسید ، در منزل حضرت استراحت نمود ، وقتی صبح شد مقداری طعام مناسب آوردند و صبحانه را با آن حضرت تناول کردم .

سپس امام

علیه السلام فرمود : آیا حاضر هستی نزد ما بمانی ، یا آن که قصد مراجعت و بازگشت به خانواده خود را داری ؟

عرضه داشتم : یاابن رسول اللّه ! چنانچه لطف نموده ، خواسته و نیازم را برآورده فرمائی ، از محضر مبارک شما مرخّص می شوم ؛ چون خانواده ام منتظر هستند .

پس از آن ، امام رضا علیه السلام دست مبارک خویش را زیر تُشکی که روی آن نشسته بود بُرد ؛ و سپس مُشتی پول از زیر آن درآورد و به من عطا نمود .

وقتی آن پول ها را گرفتم ، ضمن تشکّر خداحافظی نموده و از منزل بیرون آمدم ؛ چون آن ها را نگاه کردم ، دیدم چندین دینار سرخ و زرد می باشد و نوشته ای ضمیمه آن ها است :

ای ابومحمّد! این پنجاه دینار را به تو هدیه دادیم که بیست و شش دینار از آن را بابت بدهی خود پرداخت کنی و بیست و چهار دینار باقی مانده اش را هزینه و مصرف زندگی خود گردانی و نیز خانواده ات را از سختی و ناراحتی نجات بدهی . (46)

## زیارت معصومین و شادی مؤ من در عرفه

مرحوم شیخ مفید و دیگر بزرگان ، به نقل از علیّ بن اءسباط که یکی از اصحاب و دوستان حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام است ، حکایت کنند :

روز عید عرفه جهت زیارت و دیدار مولایم ، حضرت ابوالحسن ، امام رضا علیه السلام حرکت کردم ؛ چون به منزل حضرت وارد شدم و نشستم ، پس از لحظاتی مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود : الاغِ مرا آماده کن

تا بیرون برویم .

وقتی الاغ را آماده کردم ، امام علیه السلام سوار بر آن شد و سپس به سمت قبرستان بقیع جهت زیارت قبر شریف مادرش ، حضرت فاطمه زهراءعلیها السلام حرکت کرد و من نیز همراه سرور و مولایم به راه افتادم .

پس هنگامی که وارد قبرستان بقیع شدیم ، خدمت حضرتش عرضه داشتم : ای سرور و مولایم ! چه کسانی را قصد کنم و چگونه سلام گویم ؟

حضرت فرمود : بر مادرم ، فاطمه زهراء علیها السلام و بر دو فرزندش ، حسن و حسین ، همچنین بر علیّ بن الحسین ، زین العابدین و محمّد بن علیّ ، باقرالعلوم و جعفر بن محمّد ، صادق آل محمّد ، و بر پدرم ، موسی بن جعفر (صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین ) ، سلام بده و ایشان را با کلماتی زیبا و مناسب زیارت کن .

پس من نیز بر یکایک آن بزرگان معصوم ، سلام و تحیّت فرستادم و چون زیارت امام رضا علیه السلام پایان یافت ، به سمت منزل بازگشتیم .

در بین راه به حضرت اظهار داشتم : یاابن رسول اللّه ! ای سرور و مولایم ! من تهی دست و درمانده هستم و چیزی در اختیار ندارم که بتوانم به افراد خانواده ام عیدی دهم و آن ها را در این روز و عید عزیز دلشاد و خوشحال گردانم .

امام علیه السلام پس از شنیدن سخن و درخواست من ، با چوب دستی خود - که همراه داشت - خطّی روی زمین کشید ؛ و سپس خم شد و قطعه طلائی را

- که قریب یکصد دینار ارزش آن بود - برداشت و به من عنایت نمود .

من با گرفتن آن هدیه خوشحال شدم و توانستم نیازهای خود و خانواده ام را تاءمین نمایم . (47)

## حجّت و خبر از غیب

برخی از تاریخ نویسان از شخصی به نام حسین بن عَمرو حکایت کنند :

بعد از شهادت و رحلت امام موسی کاظم علیه السلام عازم مدینه منوّره شدم و به یکی از دوستان خود به نام مقاتل که همراه من بود گفتم : آیا ممکن است که فردا نزد این شخص برویم ؟

مقاتل گفت : کدام شخص ؟ منظورت کیست ؟

پاسخ دادم : علیّ بن موسی علیهما السلام .

گفت : سوگند به خدای یکتا ، که تو رستگار نخواهی شد ، چرا او را محترمانه نام نمی بری ؟

همانا او حجّت و خلیفه خداوند متعال است .

گفتم : تو از کجا می دانی که او امام است و حجّت خدا می باشد؟

در جواب گفت : من شاهد هستم که پدرش ، امام کاظم علیه السلام وفات یافت و فرزندش ، حضرت علیّ بن موسی علیهما السلام امام بعد از اوست ؛ و نیز حجّت خداوند در میان بندگان می باشد ، سپس افزود : من هیچ موقع با تو نزد آن حضرت نخواهم آمد .

حسین افزود : پس به همین جهت ، تصمیم گرفتم که تنها بر آن حضرت وارد شوم و از نزدیک او را ببینم .

فردای آن روز آمدم و هنگامی که وارد منزل حضرت شدم به من خطاب کرد و فرمود : ای حسین ! به منزل ما خوش آمدی ؛ و سپس

مرا نزدیک خودش نشانید و ضمن دل جوئی و احوال پرسی ، از مسیر راه پرسش نمود و من ، جواب حضرت را پاسخ دادم و آن گاه گفتم : پدرِ شما در چه حالت و وضعیّتی می باشد؟

پاسخ داد : پدرم رحلت کرد و از این دنیا رفت .

سپس سؤ ال کردم : امام و حجّت خدا بعد از پدرت کیست ؟

پاسخ داد : من امام بعد از پدرم می باشم و هرکس با من مخالفت نماید کافر می باشد .

و بعد از آن افزود : چه مقدار پول از پدرم طلبکار هستی ؟

گفتم : شما بهتر می دانید . فرمود : مبلغ یک هزار دینار از پدرم طلب داری ، که چون وارث و خلیفه او من هستم ، آن ها را پرداخت می نمایم .

و پس از لحظه ای سکوت ، فرمود : ای حسین ! شخصی همراه تو به مدینه آمده است ، که مقاتل نام دارد .

گفتم : آری ، آیا او از دوستان و علاقه مندان شما می باشد؟

فرمود : بلی ، به او بگو : تو بر حقّ هستی و در عقیده و نظریه خود پایدار و ثابت قدم باش .

بعد از این صحبت ها و خبردادن از جریاناتی که تنها من دانستم ، من نیز به امامت او معتقد شدم و ایمان آوردم . (48)

## خبر از درون و دادن هدیه

مرحوم شیخ صدوق رضوان اللّه تعالی علیه ، به نقل از ریّان بن صَلت آورده است :

گفت : پس از آن که مدّتی در خدمت مولایم ، حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام بودم ،

روزی خواستم که به قصد عراق مسافرت کنم .

به همین جهت به قصد وداع و خداحافظی راهی منزل امام علیه السلام شدم ، در بین مسیر با خود گفتم : هنگام خداحافظی ، پیراهنی از لباس های حضرت را تقاضا می نمایم که چنانچه مرگ من فرا رسید ، آن پیراهن را کفن خود قرار دهم .

و نیز مقداری درهم و دینار طلب می کنم تا برای اعضاء خانواده خود سوغات و هدایائی تهیّه نمایم .

وقتی به محضر شریف امام رضا علیه السلام وارد شدم و مقداری نشستم ، خواستم که خداحافظی کنم ، گریه ام گرفت .

و از شدّت ناراحتی برای فراق و جدائی از حضرت ، همه چیز را فراموش کردم و پس از خداحافظی برخاستم که از مجلس حضرت بیرون بروم ، هنوز چند قدم برنداشته بودم که ناگهان حضرت مرا صدا زد و فرمود : ای ریّان ! بازگرد .

وقتی بازگشتم ، حضرت فرمود : آیا دوست داری که یکی از پیراهن های خودم را به تو هدیه کنم تا اگر وفات یافتی ، آن را کفن خود قرار دهی ؟

و آیا میل نداری تا مقداری دینار و درهم از من بگیری تا برای بچّه ها و خانواده ات هدایا و سوغات تهیّه نمائی ؟

من با حالت تعجّب عرض کردم : ای سرور و مولایم ! چنین چیزی را من در ذهن خود گفته بودم و تصمیم داشتم از شما تقاضا کنم ، ولی فراموشم شد .

بعد از آن ، حضرت یکی از پیراهن های خود را به من هدیه کرد و سپس گوشه جانماز

خود را بلند نمود و مقداری درهم برداشت و تحویل من داد و من با حضرت خداحافظی کردم . (49)

## خبر از غیب و خرید کفن

علیّ بن احمد وشّاء - که یکی از اءهالی کوفه و از دوستان و موالیان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است - حکایت کند :

روزی به قصد خراسان عازم مسافرت شدم و چون بار سفر بستم ، دخترم حُلّه ای آورد و گفت : این پارچه را در خراسان بفروش و با پول آن انگشتر فیروزه ای برایم خریداری نما .

پس آن حُلّه را گرفتم و در میان لباس ها و دیگر وسائل خود قرار دادم و حرکت کردم ، وقتی به شهر مرو رسیدم در یکی از مسافرخانه ها اتاقی گرفتم و ساکن شدم .

هنوز خستگی راه از بدنم بیرون نرفته بود که دو نفر نزد من آمدند و اظهار داشتند : ما از طرف حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام آمده ایم ، چون یکی از دوستان ما فوت کرده و از دنیا رفته است ، برای کفن او نیاز به حُلّه ای داریم که شما همراه آورده ای ؟

و من به جهت خستگی راه آن را فراموش کرده بودم ، لذا گفتم : من چنین پارچه و حُلّه ای همراه ندارم و آن ها رفتند ؛ ولی پس از لحظاتی بازگشتند و گفتند : امام و مولای ما ، حضرت رضا علیه السلام سلام رسانید و فرمود : حُلّه مورد نظر ما همراه تو است ، که دخترت آن را به تو داده تا برایش بفروشی و انگشتر فیروزه ای تهیّه نمائی ؛ و تو آن

را در فلان بسته ، کنار دیگر لباس هایت قرار داده ای .

پس آن را از میان وسائل خود خارج گردان و تحویل ما بده ؛ و این هم قیمت آن حُلّه است ، که آورده ایم .

پس پول ها را گرفتم و آن حُلّه را بیرون آوردم و تحویل آن ها دادم ، آن گاه با خود گفتم : باید مسائل خود را از آن حضرت سؤ ال نمایم و سؤ ال های خود را روی کاغذی نوشتم و فردای آن روز ، جلوی درب منزل حضرت رفتم که با جمعیّت انبوهی مواجه شدم و ممکن نبود که بتوانم از میان آن جمعیّت وارد منزل حضرت شوم .

در نزدیکی منزل حضرت رضا علیه السلام کناری ایستادم و با خود می اندیشیدم که چگونه و از چه راهی می توانم وارد شوم و نوشته خود را تحویل دهم تا جواب آن ها را مرقوم فرماید؟

در همین فکر و اندیشه بودم ، که ناگهان شخصی که ظاهرا خدمت گذار امام رضا علیه السلام بود نزدیک من آمد و اظهار داشت :

ای علیّ بن احمد! این جواب مسائلی که می خواستی سؤ ال کنی .

وقتی نوشته را دریافت کردم ، دیدم جواب یکایک سؤ ال هایم می باشد که جواب آن ها را برایم ارسال نموده بود ، بدون آن که آن ها را تحویل داده باشم ، حضرت از آنها اطّلاع داشته است . (50)

## کشتن ذوالرّیاستین در حمام

مرحوم علیّ بن ابراهیم قمّی از خادم حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام - به نام یاسر - حکایت کند :

روزی ماءمون - خلیفه

عبّاسی - به همراه امام رضا علیه السلام و نیز وزیر دربارش - به نام فضل بن سهل معروف به ذوالرّیاستین - به قصد بغداد از خراسان خارج شدند و من نیز به همراه حضرت رضاعلیه السلام حرکت کردم .

در بین راه ، در یکی از منازل جهت استراحت فرود آمدیم ، پس از گذشت لحظاتی نامه ای برای فضل بن سهل از طرف برادرش ، حسن ابن سهل به این مضمون آمد :

من بر ستارگان نظر افکندم ، چنین یافتم که تو در این ماه ، روز چهارشنبه به وسیله آهن دچار خطری عظیم می گردی ؛ و من صلاح می بینم که تو و ماءمون و علیّ بن موسی الرّضا در این روز حمّام بروید و به عنوان احتجام یکی از رگ های خود را بزنید تا با آمدن مقداری خون ، نحوست آن از بین برود .

وزیر نامه را به ماءمون ارائه داد و از او خواست تا با حضرت رضاعلیه السلام مشورت نماید ، وقتی موضوع را با آن حضرت در میان نهادند ، امام علیه السلام فرمود : من فردا حمّام نمی روم و نیز صلاح نمی دانم که خلیفه و وزیرش به حمّام داخل شوند .

مرحله دوّم که مشورت کردند ، حضرت همان نظریّه را مطرح نمود و افزود : من در این سفر جدّم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم ، که به من فرمود : فردا داخل حمّام نرو ؛ و به این جهت صلاح نمی دانم که تو و نیز فضل ، به حمّام بروید .

ماءمون پیشنهاد حضرت را پذیرفت و گفت : من نیز حمّام نمی روم و فضل مختار است .

یاسر خادم گوید : چون شب فرا رسید ، حضرت رضا علیه السلام به همراهان خود دستور داد که این دعا را بخوانند :

(نعوذ باللّه من شرّ ما ینزل فی هذه اللّیله ) یعنی ؛ از آفات و شرور این شب به خدا پناه می بریم .

پس آن شب را سپری کردیم ، هنگامی که نماز صبح را خواندیم ، حضرت به من فرمود : بالای بام برو و گوش کن ، ببین آیا چیزی احساس می کنی و صدائی را می شنوی ، یا خیر؟

وقتی بالای بام رفتم ، سر و صدای زیادی به گوشم رسید .

در همین اثناء ، ناگهان ماءمون وحشت زده و هراسان وارد منزل حضرت رضا علیه السلام شد و گفت : ای سرور و مولای من ! شما را در مرگ وزیرم ، ذوالرّیاستین تسلیت می گویم ، او به حرف شما توجّه نکرد و چون حمّام رفت ، عدّه ای مسلّح به شمشیر بر او حمله کرده و او را کشتند .

و اکنون سه نفر از آن افراد تروریست ، دست گیر شده اند که یکی از آن ها پسرخاله ذوالرّیاستین می باشد .

پس از آن ، تعداد بسیاری از سربازان و افسران و دیگر نیروها - که زیر دست ذوالرّیاستین بودند - به بهانه این که ماءمون وزیر خود را ترور کرده است و باید خون خواهی و قصاص شود ، به منزل ماءمون یورش بردند .

و عدّه ای هم مشعل های آتشین

در دست گرفته بودند تا منزل ماءمون را در آتش بسوزانند .

در این هنگام ، ماءمون به حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام پناهنده شد و تقاضای کمک کرد ، که حضرت آن افراد مهاجم را آرام و پراکنده نماید .

لذا امام علیه السلام به من فرمود : ای یاسر! تو نیز همراه من بیا .

بدین جهت ، از منزل خارج شدیم و به طرف مهاجمین رفتیم ، چون نزدیک آن ها رسیدیم ، حضرت با دست مبارک خویش به آن ها اشاره نمود که آرام باشید و متفرّق شوید .

و مهاجمین با دیدن امام رضا علیه السلام بدون هیچ گونه اعتراض و سر و صدائی ، پراکنده و متفرّق شده و محلّ را ترک کردند ؛ و ماءمون به وسیله کمک و حمایت حضرت رضا علیه السلام سالم و در امان قرار گرفت . (51)

## ضربات شمشیرها و سلامتی جسم

هرثمه یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام است ، حکایت کند :

روزی به قصد دیدار مولایم ، حضرت رضا علیه السلام به طرف منزل آن بزرگوار حرکت کردم ، وقتی نزدیک منزل آن حضرت رسیدم ، سر و صدای مردم را شنیدم که می گفتند : امام رضا علیه السلام وفات یافته است .

در این هنگام ، یکی از غلامان ماءمون به نام صُبیح دیلمی - که در واقع از علاقه مندان به حضرت بود - را دیدم که حکایت عجیبی را به عنوان محرمانه برایم بازگو کرد .

گفت : ماءمون مرا به همراه سی نفر از غلامانش ، نزد خود احضار کرد ، چون به نزد او وارد شدیم

، او را بسیار آشفته و پریشان دیدیم و جلویش ، شمشیرهای تیز و برهنه نهاده شده بود .

ماءمون با هر یک از ما به طور جداگانه و محرمانه سخن گفت و پس از آن که از همه ما عهد و میثاق گرفت که رازش را فاش نکنیم و آنچه دستور داد بدون چون و چرا انجام دهیم ، به هر نفر یک شمشیر داد .

و سپس گفت : همین الا ن که نزدیک نیمه شب بود به منزل علیّ ابن موسی الرّضا علیهما السلام داخل شوید و در هر حالتی که او را یافتید ، بدون آن که سخنی بگوئید ، حمله کنید و تمام پوست و گوشت و استخوانش را درهم بریزید و سپس او را در رختخوابش وا گذارید ؛ و شمشیرهایتان را همان جا پاک کنید و سریع نزد من آئید ، که برای هر کدام جوائز و هدایای ارزنده ای در نظر گرفته ام .

صُبیح گفت : چون وارد اتاق حضرت امام رضا علیه السلام شدیم ، دیدیم که در رختخواب خود دراز کشیده و مشغول گفتن کلمات و أ ذکاری بود .

ناگاه غلامان به طرف حضرت حمله کردند ، لیکن من در گوشه ای ایستاده و نگاه می کردم . پس از آن که یقین کردند که حضرت به قتل رسیده است ، او را در رختخوابش قرار دادند ؛ و سپس نزد ماءمون بازگشتند و گزارش کار خود را ارائه دادند .

صبح فردای همان شب ، ماءمون با حالت افسرده و سر برهنه ، دکمه های لباس خود را باز کرد و در

جایگاه خود نشست و اعلام سوگواری و عزا کرد .

و پس از آن ، با پای برهنه به سوی اتاق حضرت حرکت کرد تا خود ، جریان را از نزدیک ببیند .

و ما نیز همراه ماءمون به راه افتادیم ، چون نزدیک حجره امام علیه السلام رسیدیم ، صدای همهمه ای شنیدیم و بدن ماءمون به لرزه افتاد و گفت : بروید ، ببینید چه کسی داخل اتاق او است ؟!

صبیح گوید : چون وارد اتاق شدیم ، حضرت رضا علیه السلام را در محراب عبادت مشغول نماز و دعا دیدیم .

و چون خبر زنده بودن حضرت را برای ماءمون بازگو کردیم ، لباس های خود را تکان داد و دستی بر سر و صورت خود کشید و گفت : خدا شما را لعنت کند ، به من دروغ گفتید و حیله کردید ، پس از آن ماءمون گفت : ای صبیح ! ببین چه کسی در محراب است ؟

و آن گاه ماءمون به سرای خود بازگشت .

وقتی وارد اتاق حضرت شدم ، فرمود : ای صبیح ! تو هستی ؟

گفتم : بلی ، ای مولا و سرورم ! و سپس بیهوش روی زمین افتادم .

امام علیه السلام فرمود : برخیز ، خداوند تو را مورد رحمت و مغفرت قرار دهد ، آن ها می خواهند نور خدا را خاموش کنند ؛ ولی خداوند نگهدارنده حجّت خود می باشد .

و بعد از آن که نزد ماءمون آمدم ، او را بسیار غضبناک دیدم به طوری که رنگ چهره اش سیاه شده بود ، جریان را بیان کردم ، بعد

از آن مأ مون لباس های خود را عوض کرد و با حالت عادی بر تخت خود نشست .

هرثمه گوید : با شنیدن این جریان حیرت انگیز ، شکر خدا را به جای آوردم و بر مولایم وارد شدم ، چون حضرت مرا دید فرمود : ای هرثمه ! آنچه صُبیح برایت گفت ، برای کسی بازگو نکن ؛ مگر آن که از جهت ایمان و معرفت نسبت به ما اهل بیت مورد اطمینان باشد .

و سپس افزود : حیله و مکر آن ها نسبت به ما کارساز نخواهد بود تا زمانی که اءجل و مهلت الهی فرا رسد . (52)

## خبر از فرزند و قیافه او در شکم مادر

مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند ، به نقل از شخصی به نام عبداللّه بن محمّد علوی حکایت کرد :

پس از گذشت مدّتی از شهادت حضرت علیّ بن موسی الرّضاعلیهما السلام روزی بر ماءمون وارد شدم و بعد از صحبت هائی در مسائل مختلف ، اظهار داشت :

همسری داشتم که چندین مرتبه ، آبستن شده بود و بچّه اش سِقط می شد ، در آخرین مرتبه که آبستن بود ، نزد حضرت رضا علیه السلام رفتم و گفتم : یاابن رسول اللّه ! همسرم چندین بار آبستن شده و سقط جنین کرده است ؛ و الا ن هم آبستن می باشد ، تقاضامندم مرا راهنمائی فرمائی تا طبق دستور شما او را معالجه و درمان کنم و بتواند سالم زایمان نماید و نیز بچّه اش سالم بماند .

چون صحبت من پایان یافت ، حضرت رضا علیه السلام سر خویش را به زیر افکند و پس از لحظه

ای کوتاه سر بلند نمود و اظهار نمود : وحشتی نداشته باش ، در این مرحله بچه اش سقط نمی شود و سالم خواهد بود .

و سپس افزود : به همین زودی همسرت دارای فرزند پسری می شود که بیش از هرکس شبیه به مادرش خواهد بود ، صورت او همانند ستاره ای درخشان ، زیبا و خوش سیما می باشد .

ولیکن خداوند متعال دو چیز در بدن او زیادی قرار داده است .

با تعجّب پرسیدم : آن دو چیز زاید در بدن فرزندم چیست ؟!

حضرت در پاسخ فرمود : یکی آن که در دست راستش یک انگشت اضافی می باشد ؛ و دوّم در پای چپ او انگشت زایدی خواهد بود .

با شنیدن این غیب گوئی و پیش بینی ، بسیار در حیرت و تعجّب قرار گرفتم و منتظر بودم که ببینم نهایت کار چه خواهد شد؟!

تا آن که پس از مدّتی درد زایمان همسرم فرا رسید ، گفتم : هرگاه مولود به دنیا آمد ، به هر شکلی که هست او را نزد من آورید .

ساعاتی بعد ، زنی که قابله بود ، وارد شد و نوزاد را - که در پارچه ای ابریشمین پیچیده بودند - نزد من آورد .

وقتی پارچه را باز کردند و من صورت و بدن نوزاد را مشاهده کردم ، تمام پیش گوئی هائی را که حضرت رضا علیه السلام بیان نموده بود ، واقعیّت داشت و هیچ خلافی در آن مشاهده نکردم . (53)

## پیدایش ماهی ها در قبر

همچنین مرحوم شیخ صدوق به نقل از اباصلت هروی حکایت نموده است :

روزی حضرت علیّ بن

موسی الرّضا علیهما السلام به من فرمود :

ای اباصلت ! داخل مقبره هارون الرّشید برو و قدری خاک از چهارگوشه آن بیاور .

اباصلت گوید : طبق دستور حضرت رفتم و مقداری خاک از چهار گوشه مقبره هارون برداشتم و آوردم ، فرمود : آن خاکی را که از جلوی درب ورودی آوردی ، بده .

هنگامی که آن خاک را گرفت ، بوئید و فرمود : قبر مرا در این مکان حفر خواهند کرد ؛ و آن گاه به سنگ بزرگی برمی خورند ، که اگر تمام اهل خراسان جمع شوند نمی توانند آن را بشکنند ؛ و به هدف حود نمی رسند .

سپس امام علیه السلام فرمود : اکنون قدری از خاک های بالین سر هارون الرّشید را بیاور .

وقتی آن خاک را گرفت و بوئید ، اظهار داشت : ای اباصلت ! همانا قبر من در این جا خواهد بود و این تربت قبر من می باشد ، که باید تو دستور بدهی تا همین مکان بالین سر هارون را حفر کنند .

و باید لحدی به طول دو ذراع یک متر و عرض یک وجب تهیّه نمایند ؛ البتّه خداوند متعال هر قدر که بخواهد ، آن را برای من توسعه خواهد داد .

و چون کار لحد تمام گردد ، از سمت بالای سر رطوبتی نمایان می شود ، که من دعائی را تعلیم تو می دهم ، وقتی آن را خواندی ، چشمه ای ظاهر و قبر پر از آب شود .

پس از آن ، تعدادی ماهی کوچک نمایان خواهد شد و لقمه نانی را

به تو می دهم ، آن را ریز کن و داخل آب بینداز تا بخورند ؛ و چون نان تمام شود ، ماهی بزرگی آشکار گردد و تمام آن ماهی ها را خواهد خورد و سپس ناپدید می شود .

بعد از آن دست خود را داخل آب بگذار و آن دعائی را که به تو تعلیم نموده ام بخوان تا آن که آب فروکش کند و دیگر اثری از آن بر جای نماند .

ضمنا تمام آنچه را که به تو دستور دادم و برایت گفتم ، باید در حضور ماءمون انجام گیرد .

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود : ای اباصلت ! این فاجر ماءمون عبّاسی فردا مرا به دربار خویش احضار می کند ، پس هنگام بازگشت اگر سرم پوشانیده نباشد ، حالم خوب است و آنچه خواستی از من سؤ ال کن ، لیکن اگر سرم را پوشانیده باشم با من سخن مگو که توان سخن گفتن ندارم .

اباصلت گوید : چون فردای آن روز شد ، امام علیه السلام در محراب عبادت مشغول دعا و مناجات بود ، که ناگهان ماءموری از طرف ماءمون وارد شد و گفت : یاابن رسول اللّه ! خلیفه شما را یه دربار خویش احضار کرده است .

به ناچار امام رضا علیه السلام از جای خویش برخاست ، کفش های خود را پوشید و عبا بر دوش انداخت و به سوی دربار ماءمون حرکت نمود و من نیز همراه حضرت روانه شدم . هنگامی که وارد شدیم ، دیدم که از انواع میوه ها طَبَقی چیده اند و نیز طبقی هم

از انگور جلوی ماءمون نهاده بود ؛ و خوشه ای دست گرفته و می خورد .

چون ماءمون چشمش به حضرت رضا علیه السلام افتاد ، از جا بلند شد و تعظیم کرد .

و ضمن معانقه ، پیشانی حضرت را بوسید ؛ و سپس آن بزرگوار را کنار خود نشانید و خوشه ای از انگور برداشت و اظهار داشت :

یاابن رسول اللّه ! آیا تاکنون انگوری به این زیبائی و خوبی دیده ای ؟

حضرت سلام اللّه علیه فرمود : انگور بهشت بهترین انگور است .

ماءمون گفت : از این انگور تناول فرما ، امام علیه السلام اظهار داشت : مرا از خوردن آن معاف بدار .

ماءمون گفت : چاره ای نیست و حتما باید از آن تناول نمائی ؛ و سپس خوشه ای را برداشت و از یک طرف آن چند دانه از آن را خورد و مابقی آن را تحویل حضرت داد .

امام رضا علیه السلام سه دانه از آن انگور را میل نمود و مابقی را بر زمین انداخت و از جای خود برخاست .

ماءمون پرسید : کجا می روی ؟

حضرت فرمود : به همان جائی می روم ، که مرا فرستادی .

و چون حضرت از مجلس ماءمون خارج گردید ، دیدم که سر مقدّس خود را پوشاند .

و آن گاه داخل منزل خود شد و به من فرمود : ای اباصلت ! درب خانه را ببند و قفل کن ؛ و سپس خود داخل اتاق رفت و از غریبی و جای ظالمان ؛ و نیز از شدّت ناراحتی ناله می کرد . (54)

## علّت و چگونگی شهادت حضرت

طبق

آنچه از مجموع روایات و تواریخ استفاده می شود :

خلفاء بنی العبّاس با سادات بنی الزّهراء خصوصا امامان معصوم علیهم السلام رابطه حسنه ای نداشتند و چنانچه بهائی به آن ها می دادند و اکرامی می کردند ، تنها به جهت سیاست و حفظ حکومت بوده است .

ماءمون عبّاسی همچون دیگر بنی العبّاس ، اگر نسبت به امام رضاعلیه السلام احترامی قائل می شد ، قصدش سرپوش گذاشتن بر جنایات پدرش ، هارون الرّشید و نیز جذب افکار عمومی و تثبیت موقعیّت و حکومت خود بود .

ماءمون در تمام دوران حکومتش به دنبال فرصت و موقعیّت مناسبی بود تا بتواند آن امام معصوم و مظلوم علیه السلام را - که مانعی بزرگ برای هوسرانی ها و خودکامگی هایش می دانست - از سر راه خود بردارد .

از طرف دیگر اطرافیان دنیاپرست و شهوتران ماءمون ، کسانی چون فرزندان سهل بن فضل هر روز نزد ماءمون نسبت به حضرت رضاعلیه السلام سعایت و سخن چینی و بدگوئی می کردند ، لذا ماءمون تصمیم جدّی گرفت تا آن که حضرت را به قتل رسانیده و از سر راه بردارد .

در این که چگونه حضرت ، مسموم و شهید شد بین مورّخین و محدّثین اختلاف نظر است ، که به دو روایت مشهور در این رابطه اشاره می شود :

1 عبداللّه بن بشیر گوید : روزی ماءمون مرا دستور داد تا ناخن هایم را بلند بگذارم و کوتاه نکنم ، پس از گذشت مدّتی مرا احضار کرد و چیزی شبیه تمر هندی به من داد و گفت : آن ها را با

انگشتان دست خود خمیر کن .

چون چنین کردم ، او خود بلند شد و به نزد حضرت رضاعلیه السلام رفت و پس از گذشت لحظاتی مرا نیز در حضور خودشان دعوت کرد .

هنگامی که به حضورشان رسیدم ، دیدم طبقی از انار آماده بود ، ماءمون به من گفت : ای عبداللّه ! مقداری انار دانه دانه کن و با دست خود آب آن ها را بگیر .

و چون چنین کردم ، ماءمون خودش آن آب انار را برداشت و به حضرت خورانید و همان آب انار سبب وفات و شهادتش گردید .

و اباصلت گوید : چون ماءمون از منزل امام علیه السلام بیرون رفت ، حضرت به من فرمود : مرا مسموم کردند .

2 محمّد بن جهم گوید : حضرت رضا علیه السلام نسبت به انگور علاقه بسیار داشت ، ماءمون این موضوع را می دانست ، مقداری انگور تهیّه کرد و به وسیله سوزن در آن ها زهر تزریق نمود ، به طوری که هیچ معلوم نبود ، و سپس آن ها را به حضرت خورانید و حضرت به شهادت و لقاءاللّه رسید . (55)

همچنین اباصلت هروی حکایت کند :

روزی در خدمت حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام بودم ، که فرمود : ای اباصلت ! آنان مرا به وسیله زهر مسموم و شهید خواهند کرد و کنار قبر هارون الرّشید دفن می شوم ، خداوند قبر مرا پناهگاه و زیارتگاه شیعیان و دوستانم قرار می دهد .

پس هرکس مرا در دیار غربت زیارت کند ، بر من لازم است که در روز قیامت به

دیدار و زیارت او بروم .

قسم به آن که جدّم ، محمّد صلی الله علیه و آله را به نبوّت برگزید و بر تمامی مخلوقش برتری و فضیلت داد ، هرکسی نزد قبرم نماز بخواند مورد مغفرت و رحمت الهی قرار خواهد گرفت .

قسم به آن که ما را به وسیله امامت گرامی داشت و خلافت و جانشینی پیغمبرش را مخصوص ما گرداند ، زیارت کنندگان قبر من در پیشگاه خداوند از بهترین موقعیّت برخوردار می باشند .

و سپس افزود : هر مؤ منی هر نوع سختی و مشکلی را در مسیر زیارت و دیار من متحمّل شود ، خداوند آتش جهنّم را بر او حرام می گرداند . (56)

## در عزای هشتمین ستاره ولایت و امامت

مقتول سمّ اشقیا آه و واویلا

شد قبله هشتم رضا آه و واویلا

چو خواست بیرون از وطن ، آید آن سرور

ز فرقتش بر سر زنان ، آل پیغمبر

یک جا تقیّ از هجر او با دو چشم تر

معصومه اش بود از فقا آه و واویلا

یک سو همه شیون کنان ، آل اطهارش

از یک طرف بر سر زنان ، خواهر زارش

پروانه سان جمع آمدند ، بهر دیدارش

برگرد آن بدر الدّجی آه و واویلا

گفتا یکایک آن جناب با همه حضّار

از کینه دیرینه چرخ کج رفتار

مشکل دیگر از این سفر آیم ، ای برادر

گردم به هجران مبتلا آه و واویلا

اهل حرم از این سخن ، مضطرّ و نالان

گفتند با شاه حجاز ، با چشم گریان

ما را نمودی مبتلا بر درد هجران

ای سبط ختم الا نبیاء آه و واویلا

بعد از

وداع اهل بیت آن شه با فرّ

رو کرد بر سوی سفر ، آن اَلَم پرور

آمد به طوس آن شهریار ، با غمی بیمر

مقتول شد آن مقتدا آه و واویلا

وارد چو اندر طوس شد ، سرّ سبحانی

کردند استقبال شاه ، عالی و دانی

در مجلس مأ مون بشد ، نور یزدانی

با کثرت بی منتها ، آه و واویلا

مأ مون شوم مرتدّ کافر غدّار

کردش ولیعهد آن زمان آن ستم کردار

نگذشت از آن چندی ، که آن ظالم مکّار

مسموم کردش از جفا آه و واویلا(57)

به انتظار جوادم ، به در نگاه من است

همان جواد ، که امید صبحگاه من است

تقیّ بیا که ز هجرت ، دل پدر خون شد

بیا که سینه سوزان من ، گواه من است

پسر ز زهر جفا ، پاره پاره شد جگرم

ببین که تیره جهانی ز دود ، آه من است

غریب و بی کس و بی یاور و پناهم من

اگر چه یاور درماندگان ، پناه من است

بدان امید که رو آورم ، به سوی وطن

دو چشم خواهر من دوخته ، به راه من است (58)

## پنج درس ارزشمند و آموزنده

1 ابوسعید خراسانی حکایت کند :

روزی دو نفر مسافر از راه دور به محضر امام رضا علیه السلام وارد شدند و پیرامون حکم نماز و روزه از آن حضرت سؤ ال کردند؟

امام علیه السلام به یکی از آن دو نفر فرمود : نماز تو شکسته و روزه ات باطل است و به دیگری فرمود : نماز تو تمام و روزه ات صحیح می باشد .

وقتی علّت آن را

جویا شدند؟

حضرت فرمود : شخص اوّل چون به قصد زیارت و ملاقات با من آمده است ، سفرش مباح می باشد ؛ ولی دیگری چون به عنوان زیارت و دیدار سلطان حرکت نموده ، سفرش معصیت است . (59)

2 در بین مسافرتی که امام رضا علیه السلام از شهر مدینه به سوی خراسان داشت ، هرگاه ، که سفره غذا پهن می کردند و غذا چیده و آماده خوردن می شد ، حضرت دستور می داد تا تمامی پیش خدمتان سیاه پوست و . . . بر سر سفره طعام حاضر شوند ؛ و سپس حضرت کنار آن ها می نشست و غذای خود را میل می نمود .

اطرافیان به آن حضرت اعتراض کردند که چرا برای غلامان سفره ای جدا نمی اندازی ؟!

امام علیه السلام فرمود : آرام باشید این چه حرفی است ؟!

خدای ما یکی است ، پدر و مادر ما یکی است و هرکس مسئول اعمال و کردار خود می باشد . (60)

3 محمّد بن سنان گوید :

چند روزی پس از آن که امام موسی کاظم علیه السلام رحلت نمود و امام رضا علیه السلام جای پدر ، در منصب امامت قرار گرفت و مردم در مسائل مختلف به ایشان مراجعه می کردند .

به حضرت عرض کردم : یاابن رسول اللّه ! ممکن است از طرف هارون به شما آسیبی برسد و بهتر است محتاط باشید .

امام علیه السلام اظهار داشت : همان طور که جدّم ، رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود : چنانچه ابوجهل ، موئی از سر من جدا کند ، من پیغمبر

نیستم ، من نیز می گویم : اگر هارون موئی از سر من جدا کند من امام و جانشین پدرم نخواه بود . (61)

4 یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام به نام معمّر بن خلاد حکایت نماید :

هر موقع سفره غذا برای آن حضرت پهن می گردید ، کنار آن سفره نیز یک سینی آورده می شد .

پس امام علیه السلام از هر نوع غذا ، مقداری بر می داشت و داخل آن سینی قرار می داد و به یکی از غلامان خود می فرمود که تحویل فقراء و تهی دستان داده شود .

سپس به دنباله آن ، این آیه شریفه قرآن : فَلاَ اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ (62) را تلاوت می نمود ؛ و می فرمود : خداوند جلّ و علی می داند که هر انسانی برای کسب مقامات عالیه بهشت ، توان آزاد کردن غلام و بنده را ندارد .

به همین جهت ، اطعام دادن و سیر گرداندن افراد را وسیله ای برای ورود به بهشت قرار داده است . (63)

5 - سلیمان بن جعفر - که یکی از اصحاب حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهما السلام است - حکایت کند :

یکی از نوادگان امام سجّاد علیه السلام - به نام علیّ بن عبیداللّه - مشتاق دیدار و زیارت امام رضا علیه السلام بود ، به او گفتم : چه چیزی مانع از رفتن به محضر شریف آن حضرت می باشد؟

پاسخ داد : هیبت و جلالت آن بزرگوار مانع من گردیده است .

این موضوع سپری گشت ، تا آن که روزی مختصرکسالتی بر وجود مبارک امام علیه السلام

عارض شد و مردم به عیادت و ملاقات آن حضرت می آمدند .

پس به آن شخص گفتم : فرصت مناسبی پیش آمده است و تو نیز به همراه دیگر افراد به دیدار و ملاقات آن حضرت برو ، که فرصت خوبی خواهد بود .

لذا علیّ بن عبید اللّه به عیادت و دیدار امام رضا علیه السلام رفت و با مشاهده آن حضرت بسیار مسرور و خوشحال گردید .

مدّتی از این دیدار گذشت و اتّفاقا علیّ بن عبیداللّه روزی مریض شد ؛ و چون خبر به امام علیه السلام رسید ، حضرت جهت عیادت از او حرکت نمود ؛ و من نیز همراه آن بزرگوار به راه افتادم ، چون وارد منزل او شدیم ، حضرت مختصری کنار بستر او نشست و از او دلجوئی نمود .

و پس از گذشت لحظاتی که از منزل خارج شدیم ، یکی از بستگان آن شخص گفت : همسر علیّ بن عبیداللّه بعد از شما وارد اتاق شد و جایگاه جلوس حضرت رضا علیه السلام را می بوسید و بدن خود را به وسیله آن محلّ تبرّک می نمود . (64)

منقبت هشتمین ستاره فروزنده ولایت

در فضای عالم امکان عجب غوغاستی

کز زمین تا آسمان بزم طرب برپاستی

هر کجا پا می نهی ، باشد گلستان از سرور

نغمه های بلبلان تا گنبد خضراستی

نجمی از نجمه ، درخشان گشت کز نو رخش

مهر و ماه آسمان را روشنی افزاستی

از زمین تا آسمان بنگر صفوف قدسیان

تهنیت گو بر نبیّ سلطان اَو اَدنی ستی

حلم او چون مجتبی و در شجاعت چون حسین (ع )

وز

عبادت حضرت سجّاد(ع ) را همتاستی

یادگار حضرت باقر (ع ) بود او از علوم

صادق آسا صادق الوعد ، آن شه والاستی

کاظم الغیط است مانند پدر موسی و نیز

در لب جان بخش آن شه ، معجز عیسی ستی

ماءمن بیچارگان و یاور درماندگان

وز عنایت شیعیان را ناجی فرداستی (65)

## چهل حدیث منتخب گهربار

قال الامام علیّ بن موسی الرّضا صلوات اللّه و سلامه علیه :

1 مَنْ زارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِعلیه السلام بِشَطِّ الْفُراتِ ، کانَ کَمَنْ زارَاللّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ . (66)

ترجمه :

فرمود : هر مؤ منی که قبر امام حسین علیه السلام را کنار شطّ فرات در کربلاء زیارت کند همانند کسی است که خداوند متعال را بر فراز عرش زیارت کرده باشد .

2 کَتَبَ علیه السلام : اءبْلِغْ شیعَتی : إ نَّ زِیارَتی تَعْدِلُ عِنْدَاللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اءلْفَ حَجَّهٍ ، فَقُلْتُ لاِ بی جَعْفَرٍ علیه السلام : اءلْفُ حَجَّهٍ؟!

قالَ : إ ی وَاللّهُ ، وَ اءلْفُ اءلْفِ حَجَّهٍ ، لِمَنْ زارَهُ عارِفا بِحَقِّهِ . (67)

ترجمه :

به یکی از دوستانش نوشت : به دیگر دوستان و علاقمندان ما بگو : ثواب زیارت قبر من معادل است با یک هزار حجّ .

راوی گوید : به امام جواد علیه السلام عرض کردم : هزار حجّ برای ثواب زیارت پدرت می باشد؟!

فرمود : بلی ، هر که پدرم را با معرفت در حقّش زیارت نماید ، هزار هزار یعنی یک میلیون حجّ ثواب زیارتش می باشد .

3 قالَ علیه السلام : اءوَّلُ ما یُحاسَبُ الْعَبْدُ عَلَیْهِ ، الصَّلاهُ ، فَإ نْ صَحَّتْ لَهُ الصَّلاهُ صَحَّ ماسِواها ، وَ إ نْ رُدَّتْ رُدَّ

ماسِواها . (68)

ترجمه :

فرمود : اوّلین عملی که از انسان مورد محاسبه و بررسی قرار می گیرد نماز است ، چنانچه صحیح و مقبول واقع شود ، بقیه اعمال و عبادات نیز قبول می گردد وگرنه مردود خواهد شد .

4 قالَ علیه السلام : لِلصَّلاهِ اءرْبَعَهُ آلاف بابٍ . (69)

ترجمه :

فرمود : نماز دارای چهار هزار جزء و شرط می باشد .

5 قالَ علیه السلام : الصَّلاهُ قُرْبانُ کُلِّ تَقیٍّ . (70)

ترجمه :

فرمود : نماز ، هر شخص باتقوا و پرهیزکاری را - به خداوند متعال - نزدیک کننده است .

6 قالَ علیه السلام : یُؤْخَذُالْغُلامُ بِالصَّلاهِ وَهُوَابْنُ سَبْعِ سِنینَ . (71)

ترجمه :

فرمود : پسران باید در سنین هفت سالگی به نماز وادار شوند .

7 قالَ علیه السلام : فَرَضَاللّهُ عَلَی النِّساءِ فِی الْوُضُوءِ اءنْ تَبْدَءَالْمَرْئَهُ بِباطِنِ ذِراعِها وَالرَّجُلُ بِظاهِرِالذِّراعِ . (72)

ترجمه :

فرمود : خداوند در وضو بر زنان لازم دانسته است که از جلوی آرنج دست ، آب بریزند و مردان از پشت آرنج . (این عمل از نظر فتوای مراجع تقلید مستحبّ می باشد) .

8 قالَ علیه السلام : رَحِمَاللّهُ عَبْدا اءحْیی اءمْرَنا ، قیلَ : کَیْفَ یُحْیی اءمْرَکُمْ؟ قالَ علیه السلام : یَتَعَلَّمُ عُلُومَنا وَیُعَلِّمُها النّاسَ . (73)

ترجمه :

فرمود : رحمت خدا بر کسی باد که اءمر ما را زنده نماید ، سؤ ال شد : چگونه ؟ حضرت پاسخ داد : علوم ما را فرا گیرد و به دیگران بیاموزد .

9 قالَ علیه السلام : لَتَاءمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ، وَلَتَنْهُنَّ عَنِ الْمُنْکَرِ ، اَوْلَیَسْتَعْمِلَنَّ عَلَیْکُمْ شِرارُکُمْ ، فَیَدْعُو خِیارُکُمْ

فَلا یُسْتَجابُ لَهُمْ . (74)

ترجمه :

فرمود : باید هر یک از شماها امر به معروف و نهی از منکر نمائید ، وگرنه شرورترین افراد بر شما تسلّط یافته و آنچه که خوبانِ شما ، دعا و نفرین کنند مستجاب نخواهد شد .

10 قالَ علیه السلام : مَنْ لَمْ یَقْدِرْ عَلی مایُکَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ ، فَلْیَکْثُرْ مِنْ الصَّلوهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، فَإ نَّها تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْما . (75)

ترجمه :

فرمود : کسی که توان جبران گناهانش را ندارد ، زیاد بر حضرت محمّد و اهل بیتش علیهم السلام صلوات و درود فرستد ، که همانا گناهانش اگر حقّ الناس نباشد محو و نابود گردد .

11 قالَ علیه السلام : الصَّلوهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ تَعْدِلُ عِنْدَاللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ التَّسْبیحَ وَالتَّهْلیلَ وَالتَّکْبیرَ . (76)

ترجمه :

فرمود : فرستادن صلوات و تحیّت بر حضرت محمّد و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در پیشگاه خداوند متعال ، پاداش گفتن (سبحان اللّه ، لا إ له إ لاّاللّه ، اللّه اکبر) را دارد .

12 قالَ علیه السلام : لَوْخَلَتِ الاْ رْض طَرْفَهَ عَیْنٍ مِنْ حُجَّهٍ لَساخَتْ بِاءهْلِها . (77)

ترجمه :

فرمود : چنانچه زمین لحظه ای خالی از حجّت خداوند باشد ، اهل خود را در خود فرو می برد .

13 قالَ علیه السلام : عَلَیْکُمْ بِسِلاحِ الاْ نْبیاءِ ، فَقیلَ لَهُ : وَ ما سِلاحُ الاْ نْبِیاءِ؟ یَا ابْنَ رَسُولِ اللّه ! فَقالَ علیه السلام : الدُّعاءُ . (78)

ترجمه :

فرمود : بر شما باد به کارگیری سلاح پیامبران ، به حضرت گفته شد : سلاح پیغمبران علیهم السلام چیست ؟

در

جواب فرمود : توجّه به خداوند متعال ؛ و دعا کردن و از او کمک خواستن می باشد .

14 قالَ علیه السلام : صاحِبُ النِّعْمَهِ یَجِبُ عَلَیْهِ التَّوْسِعَهُ عَلی عَیالِهِ . (79)

ترجمه :

فرمود : هر که به هر مقداری که در توانش می باشد ، باید برای اهل منزل خود انفاق و خرج کند .

15 قالَ علیه السلام : المَرَضُ لِلْمُؤْمِنِ تَطْهیرٌ وَ رَحْمَهٌ وَلِلْکافِرِ تَعْذیبٌ وَ لَعْنَهٌ ، وَ إ نَّ الْمَرَضَ لایَزالُ بِالْمُؤْمِنِ حَتّی لایَکُونَ عَلَیْهِ ذَنْبٌ . (80)

ترجمه :

فرمود : مریضی ، برای مؤ من سبب رحمت و آمرزش گناهانش می باشد و برای کافر عذاب و لعنت خواهد بود .

سپس افزود : مریضی ، همیشه همراه مؤ من است تا آن که از گناهانش چیزی باقی نماند و پس از مرگ آسوده و راحت باشد .

16 قالَ علیه السلام : إ ذَا اکْتَهَلَ الرَّجُلُ فَلا یَدَعْ اءنْ یَاءکُلَ بِاللَّیْلِ شَیْئا ، فَإ نَّهُ اءهْدَءُ لِنَوْمِهِ ، وَ اءطْیَبُ لِلنَّکْهَهِ . (81)

ترجمه :

فرمود : وقتی که مرد به مرحله پیری و کهولت سنّ برسد ، حتما هنگام شب قبل از خوابیدن مقداری غذا تناول کند که برای آسودگی خواب مفید است ، همچنین برای هم خوابی و زناشوئی سودمند خواهد بود .

17 قالَ علیه السلام : إ نَّما یُرادُ مِنَ الاْ مامِ قِسْطُهُ وَ عَدْلُهُ ، إ ذا قالَ صَدَقَ ، وَ إ ذا حَکَمَ عَدَلَ ، وَ إ ذا وَعَدَ اءنْجَزَ . (82)

ترجمه :

فرمود : همانا از امام و راهنمای جامعه ، مساوات و عدالت خواسته شده است که

در سخنان صادق ، در قضاوت ها عادل و نسبت به وعده هایش وفا نماید .

18 قالَ علیه السلام : لایُجْمَعُ الْمالُ إ لاّ بِخَمْسِ خِصالٍ : بِبُخْلٍ شَدیدٍ ، وَ اءمَلٍ طَویلٍ ، وَ حِرصٍ غالِبٍ ، وَ قَطیعَهِ الرَّحِمِ ، وَ إ یثارِ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ . (83)

ترجمه :

فرمود : ثروت ، انباشته نمی گردد مگر با یکی از پنج خصلت :

بخیل بودن ، آرزوی طول و دراز داشتن ، حریص بر دنیا بودن ، قطع صله رحم کردن ، آخرت را فدای دنیا کردن .

19 قالَ علیه السلام : لَوْ اءنَّ النّاسَ قَصَّرَوا فِی الطَّعامِ ، لاَسْتَقامَتْ اءبْدانُهُمْ . (84)

ترجمه :

فرمود : چنانچه مردم خوراک خویش را کم کنند و پرخوری ننمایند ، بدن های آن ها دچار امراض مختلف نمی شود .

20 قالَ علیه السلام : مَنْ خَرَجَ فی حاجَهٍ وَ مَسَحَ وَجْهَهُ بِماءِالْوَرْدِ لَمْ یَرْهَقْ وَجْهُهُ قَتَرٌ وَلا ذِلَّهٌ . (85)

ترجمه :

فرمود : هرکس هنگام خروج از منزل برای حوایج زندگی خود ، صورت خویش را با گلاب خوشبو و معطّر نماید ، دچار ذلّت و خواری نخواهد شد .

21 قالَ علیه السلام : إ نَّ فِی الْهِنْدِباءِ شِفاءٌ مِنْ اءلْفِ داءٍ ، ما مِنْ داءٍ فی جَوْفِ الاْ نْسانِ إ لاّ قَمَعهُ الْهِنْدِباءُ . (86)

ترجمه :

فرمود : گیاه کاسنی شفای هزار نوع درد و مرض است ، کاسنی هر نوع مرضی را در درون انسان ریشه کن می نماید .

22 قالَ علیه السلام : السَّخیُّ یَاءکُلُ طَعامَ النّاسِ لِیَاءکُلُوا مِنْ طَعامِهِ ، وَالْبَخیلُ لایَاءکُلُ طَعامَ النّاسِ لِکَیْلایَاءکُلُوا مِنْ طَعامِهِ

. (87)

ترجمه :

فرمود : افراد سخاوتمند از خوراک دیگران استفاده می کنند تا دیگران هم از امکانات ایشان بهره گیرند و استفاده کنند ؛ ولیکن افراد بخیل از غذای دیگران نمی خورند تا آن ها هم از غذای ایشان نخورند .

23 قالَ علیه السلام : شیعَتُناالمُسَّلِمُونَ لاِ مْرِنا ، الْآخِذُونَ بِقَوْلِنا ، الْمُخالِفُونَ لاِ عْدائِنا ، فَمَنْ لَمْ یَکُنْ کَذلِکَ فَلَیْسَ مِنّا . (88)

ترجمه :

فرمود : شیعیان ما کسانی هستند که تسلیم امر و نهی ما باشند ، گفتار ما را سرلوحه زندگی در عمل و گفتار خود قرار دهند ، مخالف دشمنان ما باشند و هر که چنین نباشد از ما نیست .

24 قالَ علیه السلام مَنْ تَذَکَّرَ مُصابَنا ، فَبَکی وَ اءبْکی لَمْ تَبْکِ عَیْنُهُ یَوْمَ تَبْکِی الْعُیُونُ ، وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسا یُحْیی فیهِ اءمْرُنا لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ . (89)

ترجمه :

فرمود : هر که مصائب ما اهل بیت عصمت و طهارت را یادآور شود و گریه کند یا دیگری را بگریاند ، روزی که همه گریان باشند او نخواهد گریست ، و هر که در مجلسی بنشیند که علوم و فضائل ما گفته شود همیشه زنده دل خواهد بود .

25 قالَ علیه السلام : الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَهِ یَعْدِلُ سَبْعینَ حَسَنَهٍ ، وَالْمُذیعُ بِالسَّیِّئَهِ مَخْذُولٌ ، وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّیِّئَهِ مَغْفُورٌ لَهُ . (90)

ترجمه :

فرمود : انجام دادن حسنه و کار نیک به صورت مخفی ، معادل هفتاد حسنه است ؛ و آشکار ساختن گناه و خطا موجب خواری و پستی می گردد و پوشاندن و آشکار نکردن خطا و گناه موجب آمرزش آن خواهد بود

.

26 اءنَّهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ؟ فَقالَ علیه السلام : التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّهِ ، وَ مُداهَنَهُ الاْ عْداءِ ، وَ مُداراهُ الاْ صْدِقاءِ . (91)

از امام رضا علیه السلام سؤ ال شد که عقل و هوشیاری چگونه است ؟

ترجمه :

حضرت در جواب فرمود : تحمّل مشکلات و ناملایمات ، زیرک بودن و حرکات دشمن را زیر نظر داشتن ، مدارا کردن با دوستان می باشد - که اختلاف نظرها سبب فتنه و آشوب نشود - .

27 قالَ علیه السلام : مابَعَثَ اللّهُ نَبیّا إ لاّ بِتَحْریمِ الْخَمْرِ ، وَ اءنْ یُقِرَّ بِاءنَّ اللّهَ یَفْعَلُ مایَشاءُ . (92)

ترجمه :

فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاده مگر آن که در شریعت او شراب و مُسکرات حرام بوده است ، همچنین هر یک از پیامبران معتقد بودند که خداوند هر آنچه را اراده کند انجام می دهد .

28 قالَ علیه السلام : لاتَتْرُکُوا الطّیبَ فی کُلِّ یَوْمٍ ، فَإ نْ لَمْ تَقْدِرُوا فَیَوْمٌ وَ یَوْمٌ ، فَإ نْ لَمْ تَقْدِرُوا فَفی کُلِّ جُمْعَهٍ . (93)

ترجمه :

فرمود : سعی نمائید هر روز ، از عطر استفاده نمائید و اگر نتوانستید یک روز در میان ، و اگر نتوانستید پس هر جمعه خود را معطّر و خوشبو گردانید (با رعایت شرائط زمان و مکان ) .

29 قالَ علیه السلام : إ ذا کَذِبَ الْوُلاهُ حُبِسَ الْمَطَرُ ، وَ إ ذا جارَالسُّلْطانُ هانَتِ الدَّوْلَهِ ، وَ إ ذا حُبِسَتِ الزَّکاهُ ماتَتِ الْمَواشی . (94)

ترجمه :

فرمود : هرگاه والیان و مسئولان حکومت دروغ گویند باران نمی بارد ، و اگر رئیس حکومت ، ظلم و ستم

نماید پایه های حکومتش سست و ضعیف می گردد ؛ و چنانچه مردم زکات و خمس مالشان را نپردازند چهارپایان می میرند .

30 قالَ علیه السلام : الْمَلائِکَهُ تُقَسِّمُ اءرْزاقَ بَنی آدَمِ ما بَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إ لی طُلُوعِ الشَّمْسِ ، فَمَنْ نامَ فیما بَیْنَهُما نامَ عَنْ رِزْقِهِ . (95)

ترجمه :

فرمود : ما بین طلوع سپیده صبح تا طلوع خورشید ملائکه الهی ارزاق انسان ها را سهمیه بندی می نمایند ، هرکس در این زمان بخوابد غافل و محروم خواهد شد .

31 قالَ علیه السلام : مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللّهُ قَلْبَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ . (96)

ترجمه :

فرمود : هرکس مشکلی از مؤ منی را بر طرف نماید و او را خوشحال سازد ، خداوند او را در روز قیامت خوشحال و راضی می گرداند .

32 قالَ علیه السلام : إ نّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إ ذا رَاءیْناهُ بِحَقیقَهِ الا یمانِ وَ بِحَقیقَهِ النِّفاقِ . (97)

ترجمه :

فرمود : همانا ما اهل بیت عصمت و طهارت چنانچه شخصی را بنگریم ، ایمان و اعتقاد او را می شناسیم که اعتقادات درونی و افکار او چگونه است .

إ لاّ اءنْ یَکُونَ فیهِ ثَلاثُ خِصالٍ : سُنَّهٌ مِنَاللّهِ وَ سُنَّهٌ مِنْ نَبیِّهِ وَ سُنَّهٌ مِنْ وَلیّهِ ، اءمَّاالسَّنَّهُ مِنَ اللّهِ فَکِتْمانُ السِّرِّ ، اءمَّاالسُّنَّهُ مِنْ نَبِیِّهِ مُداراهُالنّاسِ ، اَمَّاالسُّنَّهُ مِنْ وَلیِّهِ فَالصَّبْرُ عَلَی النائِبَهِ . (98)

ترجمه :

فرمود : مؤ من ، حقیقت ایمان را درک نمی کند مگر آن که 3 خصلت را دارا باشد :

خصلتی از خداوند ، که کتمان اسرار افراد باشد ، خصلتی از پیغمبر اسلام صلی

الله علیه و آله که مدارا کردن با مردم باشد ، خصلتی از ولیّ خدا که صبر و شکیبائی در مقابل شدائد و سختی ها را داشته باشد .

34 قالَ علیه السلام : إ نَّ الصَّمْتَ بابٌ مِنْ اءبْوابِ الْحِکْمَهِ ، یَکْسِبُ الْمَحَبَّهَ ، إ نَّهُ دَلیلٌ عَلی کُلِّ خَیْرٍ . (99)

ترجمه :

فرمود : همانا سکوت و خاموشی راهی از راه های حکمت است ، سکوت موجب محبّت و علاقه می گردد ، سکوت راهنمائی برای کسب خیرات می باشد .

35 قالَ علیه السلام : مِنَ السُّنَّهِالتَّزْویجُ بِاللَّیْلِ ، لاِ نَّ اللّهَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنا ، وَالنِّساءُ إ نَّماهُنَّ سَکَنٌ . (100)

ترجمه :

فرمود : بهترین وقت برای تزویج و زناشوئی شب است که خداوند متعال شب را وسیله آرامش و سکون قرار داده ، همچنین زنان آرام بخش و تسکین دهنده می باشند .

36 قالَ علیه السلام : ما مِنْ عَبْدٍ زارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ ، فَقَرَأ عَلَیْهِ (إ نّا أ نْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ) سَبْعَ مَرّاتٍ ، إ لاّ غَفَرَ اللّهُ لَهُ وَلِصاحِبِ الْقَبْرِ . (101)

ترجمه :

فرمود : هر بنده ای از بندگان خداوند بر قبر مؤ منی جهت زیارت حضور یابد و هفت مرتبه سوره مبارکه إ نّا أ نزلناه را بخواند ، خداوند متعال گناهان او و صاحب قبر را مورد بخشش و آمرزش قرار می دهد .

37 قالَ علیه السلام : الاْ خُ الاْ کْبَرُ بِمَنْزِلَهِ الاْ بِ . (102)

ترجمه :

فرمود : برادر بزرگ جانشین و جایگزین پدر خواهد بود .

38 قالَ علیه السلام : انَّما تَغْضَبُ للّهِِ عَزَّ وَ جَلَّ ، فَلاتَغْضَبْ

لَهُ بِاءکْثَرَ مِمّا غَضِبَ عَلی نَفْسِهِ . (103)

ترجمه :

فرمود : چنانچه در موردی خواستی غضب کنی و برای خدا برخورد نمائی ، پس متوجّه باش که غضب و خشم خود را در جهت و محدوده رضایت و خوشنودی خداوند ، اِعمال کن .

: خَیْرُ الاْ عْمالِ الْحَرْثُ ، تَزْرَعُهُ فَیَاءکُلُ مِنْهُ الْبِرُّ وَ الْفاجِرُ ، اءمَّا الْبِرُّ فَما اءکَلَ مِنْ شَیْی ءٍ إ سْتَغْفَرَ لَکَ ، وَ اءمَّاالْفاجِرُ فَما اءکَلَ مِنْهُ مِنْ شَیْی ءٍ لَعَنَهُ ، وَ یَاءکُلُ مِنهُ الْبَهائِمُ وَالطَّیْرُ . (104)

ترجمه :

فرمود : بهترین کارها ، شغل کشاورزی است ، چون که در نتیجه کشت و تلاش ، همه انسان های خوب و بد از آن استفاده می کنند .

امّا استفاده خوبان سبب آمرزش گناهان می باشد ، ولی استفاده افراد فاسد و فاسق موجب لعن ایشان خواهد شد ، همچنین تمام پرنده ها و چرندگان از تلاش و نتیجه کشت بهره مند خواهند شد .

40 قالَ علیه السلام : مَنْ تَرَکَ السَّعْیَ فی حَوائِجِهِ یَوْمَ عاشُوراء ، قَضَی اللّهُ لَهُ حَوائجَ الدُّنْیا وَ الاَّْخِرَهِ ، وَ قَرَّتْ بِنا فِی الْجِنانِ عَیْنُهُ . (105)

ترجمه :

فرمود : هرکس روز عاشورای امام حسین علیه السلام ، دنبال کسب و کار نرود (و مشغول عزاداری و حزن و اندوه گردد) ، خداوند متعال خواسته ها و حوائج دنیا و آخرت او را برآورده می نماید ؛ و در بهشت چشمش به دیدار ما - اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام - روشن می گردد .